



شہادت فقیر مرتانہ شان و دشادی و صالحان عندر بھم یزد فوند.

Qafelenoor 133 & 134  
The First Written Garden Of The Martyrs



**علاقه‌مندان جهت تهیه این لوح چند رسانه‌ای می‌توانند به مراکز زیر مراجعه نمایند:**

۱. ابتدای بلوار امین - ۲۰ متری گلستان - کوچه ۲ - پلاک ۱۱ - دفتر نشریه دیدار آشنا تلفن: ۰۴۰-۳۶۳۲
۲. خیابان ارم - رو بروی هتل ارم - نبش کوچه ۷ - فروشگاه محصولات فرهنگی سبحان تلفن: ۰۲۶-۴۴۴۷
۳. خیابان ارم - پاساز قدس - طبقه زیرزمین - فروشگاه محصولات فرهنگی آل یاسین تلفن: ۰۲۱-۳۲۸۷

**ویره نامه‌ها** نشریه دیدار آشنا را در قالب چندرسانه‌ای **بینید!**

مسئله مهدویت در شمار چند مسئله اصلی در چرخه و حلقة معارف عالیه دینی است؛ مثل مسئله نبوت... اگر مهدویت نباشد، معناش این است که همه تلاش انبیاء، همه این دعوت‌ها، این بعثت‌ها، این زحمات طاقت‌فرسا، این ها همه‌اش بی‌فاایده باشد، بی‌اثر بماند.

بنابراین، مسئله مهدویت یک مسئله اصلی است؛ جزو اصلی ترین معارف الهی است. لذاست که در همه ادیان الهی هم تقریباً - حالا تا آنجایی که ما اطلاع داریم - یک چیزی که لب و معنای حقیقی آن همان مهدویت است، وجود دارد، منتها به شکل‌های تحریف شده، به شکل‌های میهم، بدون اینکه درست روش باشد که چه می‌خواهند بگویند. مسئله مهدویت در اسلام هم جزو مسلمات است؛ یعنی مخصوص شیعه نیست. همه مذاهب اسلامی غایت جهان را که اقامه حکومت حق و عدل به وسیله مهدی (علیه الصلاة والسلام و عجل الله فرجه) است، قبول دارند. روایات معتبر از طرق مختلف، در مذاهب گوناگون، از پیغمبر اکرم و از بزرگان نقل شده است. بنابراین، هیچ تردیدی در آن نیست.

منتها امتیاز شیعه در این است که مسئله مهدویت در آن یک مسئله مبهم نیست... مسئله انتظار هم که جزء لاینک مسئله مهدویت است، از آن کلیدواژه‌های اصلی فهم دین و حرکت اساسی و عمومی و اجتماعی امت اسلامی به سمت اهداف والای اسلام است؛ انتظار؛ انتظار یعنی ترقی، یعنی مترصد یک حقیقتی که قطعی است، بودن؛ این معنای انتظار است. انتظار؛ یعنی این آینده حتمی و قطعی است؛ بخصوص انتظار یک موجود حی و حاضر؛

این خیلی مسئله مهمی است. این جور نیست که بگویند کسی متولد خواهد شد، کسی به وجود خواهد آمد؛ نه، کسی است که هست، وجود دارد، حضور دارد، در بین مردم است. در روایت دارد که مردم او را می‌بینند، همچنانی که او مردم را می‌بیند، منتها نمی‌شناسند. در بعضی از روایات تشبیه شده است به حضرت یوسف که برادران او را می‌دیدند، بین آنها بود، در کنار آنها بود، روی فرش آنها راه می‌رفت؛ ولی نمی‌شناختند. یک چنین حقیقت بارز، واضح و برانگیزانده‌ای؛ این کمک می‌کند به معنای انتظار.

این انتظار را بشریت نیاز دارد، امت اسلامی به طریق اولی نیاز دارد. این انتظار، تکلیف بر دوش انسان می‌گذارد. وقتی انسان یقین دارد که یک چنین آینده‌ای هست؛ همچنانی که در آیات قرآن هست: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورَ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عَبَادِ الصَّالِحِينَ. أَنْ فِي هَذَا لِبْلَغَ لِقَوْمَ عَابِدِينَ» - مردمانی که اهل عبودیت خدا هستند، می‌فهمند - باید خود را آمده کنند، باید منتظر و مترصد باشند.

انتظار لازمه‌اش آمده‌سازی خود هست. بدایم که یک حادثه بزرگ واقع خواهد شد و همیشه منتظر باشید. هیچ وقت نمی‌شود گفت که حالا سال‌ها یا مدت‌ها مانده است که در دوران مورد انتظار، آن خلق و نمی‌شود گفت که این حادثه نزدیک است و در همین نزدیکی اتفاق خواهد افتاد. همیشه باید مترصد بود، همیشه باید منتظر بود.

انتظار ایجاب می‌کند که انسان خود را به آن شکلی، به آن صورتی، به آن هیئت و خلقی نزدیک کند که در دوران مورد انتظار، آن خلق و آن شکل و آن هیئت متوجه است. این لازمه انتظار است. وقتی بناسن در آن دوران منتظر عدل باشد، حق باشد، توحید باشد، اخلاق باشد، عبودیت خدا باشد - یک چنین دورانی قرار است باشد - ما که منتظر هستیم، باید خودمان را به این امور نزدیک کنیم، خودمان را با عدل آشنا کنیم، آماده عدل کنیم، آماده پذیرش حق کنیم. انتظار یک چنین حالتی را به وجود می‌آورد.

یکی از خصوصیاتی که در حقیقت انتظار گنجانده شده است، این است که انسان به وضع موجود، به اندازه پیشرفتی که امروز دارد، قانع نباشد؛ بخواهد روزبه روز این پیشرفت را، این تحقق حقیق و خصال معنوی و الهی را در خود، در جامعه بیشتر کند. اینها لوازم انتظار است.





سدبیر:  
علیرضا صداقت

هیئت تحریریه:  
محمد حسین سلیمانی /  
محمد رضا اشعری مقدم

امور مالی و پشتیبانی:  
سید مهدی هاشمی /  
محمد علی معیل

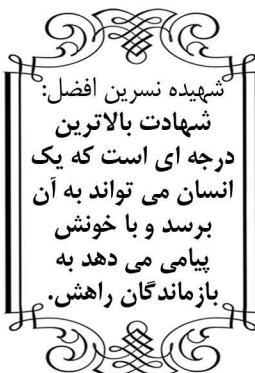
امور مشترکین:  
مهدی اشکوبوس /  
مرتضی نیکویان

طراحی و گرافیک:  
سید مصطفی شفیعی  
۰۹۱۲۷۵۲۲۰۸۸

مدیر سایت:  
عباس افتخاری

آدرس دفتر نشریه:  
قم / میدان آزادگان /  
خیابان انصار الحسین علیه السلام  
کانون فرهنگی و پایگاه  
بسیج مسجد  
انصار الحسین علیه السلام /  
حوزه ۱۲ شهید شیرازی

پیامک/تلفن:  
۰۹۱۲۲۵۱۵۰۴۹



## نخستین گلزار مكتوب شهدا

هدیه نثار ارواح طیبه امام و شهدا صلووات  
سال دهم / تیر و مرداد ۱۳۹۰

شماره صد و سی و سوم و چهارم / بهاء ۴۰۰ تومان

با مشارکت:

سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم  
و با حمایت:

اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های  
دفاع مقدس استان قم و  
سازمان بسیج جامعه زنان سپاه علی بن ابیطالب علیه السلام





شهادت در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است.  
که...؟ نه، نه، خدایا هرگز؟ مگر می شود که خون حسین  
پایمال شود؟ مگر می شود دست عباس بر پیکر یزید بیاویزد؟  
مگر می شود علی اکبر بمیرد؟ نه، نه، هرگز؟

«محمود» شهید شده است «حسین» شهید شده است،  
«علی» شهید شده است، «جمال» شهید شده است. کسی  
نمرد است، همه زنده اند... خدایا! تو بنگ که چگونه فرزندان  
ابراهیم، اسماعیل وار به قربانگاه ابتلا می شتابند و پیروزمندانه  
جان می سپارند.



به عقاب ها بگو که بر سوگ یاران مان بنشینند... به فرشتگان  
بگو که خلیفه ات را در زمین ببینند تا آیه «إِنَّ أَعْلَمُ  
مَا لَا تَعْلَمُونَ»، نزولی دوباره بیابد. به محمد صلی الله علیه و آله و  
سلم بگو که پیروانش حمامه آفریدند. به علی علیه السلام بگو  
که شیعیانش قیامت برپا کردند.

به حسین علیه السلام بگو که خونش هم چنان در رگ ها می  
جوشد و از آن خونی که در دشت کربلا ریخت، سروها روید،  
ظالمان سروها را بریدند؛ اما باز هم سروها سر به فلک کشیدند.  
به عباس علیه السلام بگو که دستانش بر پیکرمان اویخته است.  
به آدم ابوالبشر بگو که از هایل تاکون، همواره شهیدمان کرده  
اند! خدایا! چه رنج بزرگی است! تو می دانی که ما چه دردی می  
کشیم؛ پنداری که چون شمع آب می شویم. ما از مرگ نمی  
هراسیم؛ اما می ترسیم که بعد از ما، ایمان را سر ببرند و اگر دل  
از سوختن برگیریم، روشنایی نابود شود و جای خود را دوباره به  
شب بسپارد، پس چه باید کرد؟ از یک سو باید بمانیم تا شهید  
آینده شویم و از سوی دیگر، باید شهید شویم تا آینده بماند!

هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید امروز بمانیم تا  
فردا شهید نشود! عجب دردی! کاش راهی بود تا امروز شهید  
شویم و فردا باز زنده گردیم تا دوباره شهید شویم. آری، یاران  
همه به سوی مرگ رفته اند در حالی که نگران «فردا» بودند.  
خدایا! نکند وارثان خون این شهیدان در راه شان گام ترنند؟ نکند  
شیطان های کوچک با «خون» اینان «خان» شوند؟ نکند «جان  
مایه ها» برای «بی مایه های» دون «سرمایه» مقام شود! نکند  
زمین «خونرنگ» به تسخیر هواداران «نیرنگ» در آید! نکند  
شهادت آنها پایگاه های «دنائت» آنها بشود! نکند میوه درخت  
«فادکاری» اینان را «صاحبان ریا کاری» بچیند!

نکند جنگ یاران مان به چنگ «فرنگی مسلکان» افتد! نکند  
«خونین کفنان» در غربت بمیرند تا «خویش باوران غرب» کام  
گیرند؟  
خدایا! ماندن چه قدر دشوار است و در غربت زمین، بیار و یاور  
حضور داشتن، همانند غیبت است. انگار که کمرمان شکسته و  
زنگیر درد، دست هامان را بسته و غم در سینه مان نشسته است.  
ما از نبودن یاران مان رنج نمی بریم؛  
بلکه از بودن خویش در رنجیم... ما می دانیم که آنها زنده اند و  
ما مرده ایم!  
می رویم تا خط امام بماند.

بین که چگونه اسطوره های شهادت،  
حیات را به بازی گرفته اند و مرگ، به  
اسارت شان درآمده است. بین که  
چگونه آیه وجودشان در بستر جاری  
زمان، حیات را تفسیر می کند.  
خدایا! یاران مان! یاران مان! یاران مان...  
مهاجران رفته اند و ما بی انصار شده ایم.  
دلاوران قبیله نور، در نبرد با ظلمت، به  
دشت روشنایی هجرت نمودند تا قله  
فلاح را فتح کنند و چونان ستاره ای در  
آسمان تیره بدرخشد. خدایا! به ابرها بگو  
بگریند، به کوه ها بگو بشکافند، به  
دریاها بگو بخروشند، به توفان ها بگو  
بشتابند، به رودها بگو بنالند، به چشم ها  
بگو بجوشند، به آسمان ها بگو بیارند و  
به کائنات بگو اشک بریزند! به درخت ها  
بگو که برگ هایشان را فرو ریزند و به  
خزان غربت سرزمین مان رنگ بازارند.

## فسمنی از خون نامه شهید «مهدی رجب بیگی» رزمندۀ جهادکر و دانشجوی مسلمان پیرو خط امام



«امام خمینی ره»

اینجانب به زنان پر افتخار ایران مباراکه می کنم که تحولی آنچنان در آنان پیدا شده که نقش شیطانی بیش از پنجاه سال کوشش خفاسان خارجی و وابستگان آنان را نقش برآب نمودند و اثبات کردند که زنان ارزشمند مسلمان دچار گمراهی نشده و با این توطئه های شوم غرب و غرب زدگان آسیب پذیر نخواهند بود و درود خداوند بر زنانی که در این انقلاب و دفاع از میهن به درجه والای شهادت نائل شدند.

# بانوی آن

شهیده منتخب سال ۹۰،  
شهیده نسرین افضل (۱۳۶۱/۴/۱۰)

دگر بار سخن از شهیده ای است شاهد بر قله بلند تاریخ انقلاب اسلامی از فاضله گرانقدری که کیمیای سعادت را در پیروی از زینب به دست آورده و تاج شهادت را با انگشتان سیدالشهداء مولا و برادر ارجمند زینب (س) بر سر نهاده است. او با شهادت خود به ائمه معصومین و فاطمه زهرا(س) و زینب کبری(س) گفت که من برای شما زینت بودم.

آواز نسترن زار فضیلت آمده بود و عطر باغ و بهار صداقت با خود داشت. از چشمۀ خورشید، زلال نیایش و ستایش می نوشید و پروازش به گلگونی شقایق و شقایق زاران بود. وقتی از باران نور و نیایش، سرشار از طراوت شده بود، لاله زاران به داغ جان سوزش عاشقانه سوختند. پرهیز کاران و پارسایان در بوستان سحر و سپیده، به نکهت ندبه و انباه، بوی بهار اخلاص می گرفتند و زائران ضریح احمدی به زمزم زیارت، دلی مهتابی داشتند و در شیراز و در خانه ای که آفتتاب آیین محمدی (ص) برآن می تایید و چلچراغ دوستی خاندان عصمت و طهارت در آن روشن بود و بوی خوش صفا و صداقت می داد، نوزادی سپید سیرت، چشم آینه گونش را به جهان آفرینش می گشاید و در کانونی گرم و پر محبت، گام می گذارد و به یمن می‌لادی مسرت بخش، نام «نسرین» را بر او می نهند.

نامش نسرین که وجودش عطر نسترن انقلاب اسلامی را می پراکند و فاضله ای بود که در ردیف افضل ترین زنان شهید انقلاب اسلامی مان قرار گرفت. وی روزها و سال های شیرین و شهدانگیز کودکی را به عطر رافت و عطوفت مادری نیک روش و به همت و اهتمام پدری مخلص و متین می گذراند؛ سپس در مدارس شیراز، تحصیلات دوره های ابتدایی و راهنمایی را به پایان می رساند و به برکت و بهرۀ معارف و تعالیم عالیه اسلامی، زندگی عزت مندانه و شرافت مندانه خود را ادامه می دهد و حجاب و نحابت، زیور و زینت جانش می شود و با گزاردن فریضه هایی چون نماز و روزه، روح و روانش را شادی و نشاط می بخشد. نسرین با ورود به دیبرستان، به عنوان یکی از دانش آموزان پرشور و با شعور، بر

بسیاری از نابسامانی ها در رژیم شاه، خردمندانه اعتراض می کند و بر نامشروع بودن حکومت خوش برمی دارد تا آنجا که یک بار نیروهای امنیتی او را مورد تعقیب قرار می دهند و به جستجویش می پردازند. ایمان و استعداد شکوفای او باعث شد که با معدل ۱۸ موفق به اخذ دیپلم گردد. وی با روحی سرشار از پیوستگی به درگاه احادیث کمر به خدمت خلق خدا بست و قدرت خویش را صرف خدمت در کمیته امداد و کمیته امام و سپاه و جهاد سازندگی نمود. وی مطلوب خود را در جهاد سازندگی یافت و با خدمت به محروم ترین قشر جامعه بیشترین قرب به پروردگار را برای خود کسب نمود.

وی در نخستین تلاش های خداپسندانه اش، به عنوان جهادگری آراسته به گوهر اندیشه و خرد در یکی از روستاهای مجاور شیراز «روستای دودج» برای زنان و دختران جوان آن دیار به برگزاری کلاس های فرهنگی همت می گمارد و آنان را با اصول و معارف انسان ساز اسلام مأнос و مألف می کند؛ سپس فعالیت پر بازش را در روستای دیگر «دشمن زیاری» ادامه می دهد و در منطقه «فرابشند» از توابع استان فارس به برگزاری نمایشگاه عکس و کتاب مباردت می ورزد. در آغاز سال ۱۳۶۰ نسرین از فقر فرهنگی شدید کردستان آگاه شد و با برادر بزرگوارش احمد افضل (مفقود الاثر) در مورد رفتن به آنجا به مشورت پرداخت و در همین زمان بود که جهاد اعلام کرد که جهت رشد هر چه بیشتر فرهنگی خواهان در کردستان احتیاج است که تعدادی از خواهان متعهد به آن خطه عزیمت نمایند و مجدانه به کار پردازند. دگر بار شهیده افضل فضیلت الهی خویش را هویدا کرد و با کوشش فراوان خواهان دیگری را جمع کرده و با مشورت با علمای شهر راهی کردستان شد. با ایمان و اخلاصی که داشت و خداوند به مشابه آیه :

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلَ لَهُمُ الْرَّحْمَنُ وَدَاءِ... سُورَةِ مُرِيمٍ / ۹۶  
همانا آنان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دادند، خدای رحمان آنها را محبوب می گرداند.

به وعده همیشگی خود با او عمل کرد و در همان روزهای اول مستقر شدن در مهاباد و در اولین برخورد این خواهر شهید با زنان مهابادی محبت او را در دل آنان جای داد و کلامش را پر نفوذ ساخت تا دعوت به حق و تقوای نماید. چیزی نگذشت که گوهر وجود وقف الهی شده نسرین عزیز بر همه نمایان شد و همه ارگان های سعی در به خدمت گرفتن او داشتند و او که هدفش به جز قرب الهی نبود تا آنجا که توان داشت ارگان های ضعیف و مردم محروم آنها را توان الهی می بخشید حتی وقت استراحت شبانه خویش را در فرمانداری و برای تقسیم کوپن های مردم مهاباد صرف می نمود. گاههاً تا نیمه های شب با وجود خطرهای فراوان آن شهر که چون شهر به تاراج رفته در اختیار خداانقلاب بود، برای آموزگاران متعهد آن دیار جلسه می گذاشت. در شهریورماه سال ۱۳۶۰ خبر پیوستن برادر بزرگوارش به تبار پیروان حسین(ع) را شنید و راهی شیراز شد و مطلع شد برادر ارجمندش که چون شمعی چراغ راه حزب الهیان شیراز بود، به درجه رفیع شهادت نائل آمده که وجود گهربار او به شهیدان مفقود الاثر انقلاب پیوسته و برادر جسم خاکی خود را به خاطر اثبات عشق به حسین(ع) به خانه بازنگرانیده است. نسرین دل مادر را مملو از غمی زهراگونه یافت و برای تسلی دل او چند صباحی در کنار مادر ماند؛ اما او اکنون دیگر نسرین تنها نبود که با زینب کبری(ع) دست



## خاطرات

او در اتاق تنها نشسته بود و خواهرش به آشپزخانه رفت و مشغول شد. طوری به در و دیوار اتاق نگاه می کرد که انگار برای خدا حافظی از آنها آمده است. چشمش روی دیوار اتاق ها خیره ماند. از پیشانی عکس استاد مطهوری که در قاب روی دیوار، نگاهش می کرد. قطره های خون می چکید.

خوابی که چند شب قبل دیده بود، یادش آمد. از یک راه مه گرفته که کوه هایش از آسمان هم گذشته بود، رد می شد. ابرها جلوی چشم بودند. خورشید کمی دورتر در حرکت بود. آسمان پائین آمده بود. از راهی رد می شد و کتابی در دستش بود، حالا می بیند که عکس روی دیوار هم کتاب دارد. در خواب، گرگ زوزه می کشید، صدا نزدیک تر شد. گرگ حمله کرد. او فرار کرد، پایش به سنگی خورد، اما روی زمین نیفتاد. روی کوهی بلند که از آسمان هم گذشته بود، افتاد، سرش درد گرفت. از سرش خون آمد.

مادر گفته بود: خون خواب را باطل می کند. خیر است انشاء الله.

به عکس روی دیوار خیره شد. یادش نمی آمد. سرش درد گرفته بود، به سنگی خورد بود، یا پنجه گرگی آزده اش کرده بود؟

\* خواهر با سینی چای وارد می شود. او همچنان به عکس خیره شده و با اشاره گفت: «من هم همین جای سرم تیر می خورد، انشاء الله». خواهر به چشم های او نگاه می کند، حتی نمی گوید: «این حرف ها چیه؟ خدا نکند، انشاء الله باشی و مثل صاحب عکس خدمت کنی. انشاء الله بمونی و بچه هایی مثل او تربیت کنی...» خواهر فقط می گوید: «نسرین جان! دیگه چند وقت گذشته. ظاهرآ از خر شیطون پائین او مدنی و دست به کار شدی ها». نفهمید خواهر چه می گوید. او دست به کار بود. یک عالم کار در مهاباد داشت که روی زمین مانده بود و خودش در شیراز، چرا معطل مانده بود؟! با چه سختی میان آن خانه ها بین کوره راه ها، و در اطراف شهر گشته بود و توانسته بود ۷ نفر را برای شرکت در کلاس های نهضت سوادآموزی جمع کند. خواهر گفت: «نسرین جان! کجا بی تو؟ دو سال نیست که رفتی مهاباد، از وقتی هم که آمدی اینجا شیراز، خانه خواهرت، آمدی خدا حافظی که دلش را خون کنی و بری، الان دو سال از انقلاب می گذرد، هنوز یک دل سیر ندیدمت، تا بود که دهات اطراف شیراز، پی جهاد و نهضت و بسیج و آموزش اسلحه و کمک های اولیه و ... بودی. حالا هم که رفتی اونجا حسابی دست مان ازت کوتاه شده، باز اگر همین جا بودی هفته ای، ده روزی شاید می شد نیم ساعت دیدت.

نسرین گفت: «حالا چی؟ الان که در خدمت هستم. خواهر نرم تر شد و گفت: عزیز دلم، اسم بچه را انتخاب کن، با آقا عبدالله هم صحبت کن، اسم داشته باشه خیلی بهترها! حواست را جمع زندگی ات بکن. تو همه چیز را فدای مهاباد می کنی ها!

نسرین گفت: «حالا چی شده مگه؟ خواهر گفت: نسرین جان، حالت فرق کرده، سر و چشمت یک جوری شده، عین زن های حامله شدی، مواطل خودت هستی؟ نسرین گفت: چی شدم، یعنی...؟

خواهر دستی به موهاش کشید و گفت: نسرین جان یک هاله مادری، معصومیت، یک چیز خوب توی صورت پیدا شده، این ها نشانه های لطف خداست. نشانه مادر شدن و لایق لطف خدا شدن است. خدا این لیاقت را به همه کس نمی دهد. اگر هنوز مطمئن نیستی، همین جا برو دکتر، دیگه هم نزو مهاباد. بمومن و استراحت کن به خدا مادر خیلی خوشحال می شه.

بیعت داده بود و پیام برادر را بردوش می کشید. با مسئولیت سنگین ابلاغ اندیشه شهدا اندیشه برادر شوق آرمیدن در جوار زینب و ملاقات برادر ارشد، دیدار زهرا و بوسیدن دستان حسین او را آرام نگذاشت و دگر بار به مهاباد بازگشت و با شوق پیوستن به او به امید آنکه خداوند او را برگزیند به کار بیشتر پرداخت از صبح تا شام از شام تا صبح از سپاه گرفته تا جهاد سازندگی، بنیاد امور جنگ زدگان، فرمانداری، آموزش و پرورش، سپاه پاسداران به مجاهدت پرداخت. وی اکنون تنها کسی است که لایق برای پست تبلیغات و انتشارات سپاه در مهاباد است؛ زیرا مقاوم، پرکار و با تقواست. مدتی این مسئولیت را می پذیرد و در عین حال به دیگر ارگان ها نیز رسیدگی می کند و بعد به خاطر نیاز شدید آموزش و پرورش با سمت معلم تربیتی شروع بکار می کند و با این مسئولیت معلمان را نیز آموزش می دهد و یک دوره از معلمان نهضت سوادآموزی نیز از جمله افرادی بودند که از فضل او بهره مند شدند. در نخستین روزهای بهار سال ۱۳۶۱ که عطر گل های محمدی، بوی خوش شهیدان را همراه داشت، با یکی از جوانان مجاهد مؤمن که در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به خدمتی خالصانه مشغول بود، پیمان ازدواج می بندد و زندگی شیرین و مشترک خود را آغاز می کند. در نخستین سال های انقلاب که مهاباد در آرامش مطلوبی به سر نمی برد، نسرین در نهضت سوادآموزی آن شهر، فروغ خواندن و نوشتن را بر دل و دیده سوادآموزان می افساند؛ زمان انتخابات به عنوان ناظر بر سر صندوق های رأی حاضر می شد؛ در کمیته امداد و بنیاد جنگ زدگان آن زمان به فعالیت می پرداخت؛ به عنوان مربی امور تربیتی در مدارس، آگاهی و توان دانش آموزان را در زمینه های فرهنگی و مذهبی می افروز و آن گاه که به کاشانه اش باز می گشت، با ذوق و ظرافتی ستودنی، خانه ساده و بی پیرایه را به بهشتی روح بخش تبدیل می کرد. نسرین فاضله بانویی که پیوسته جمله ای از دعای امیر المؤمنان حضرت علی (ع) «الهی قلبی محجوب و نفسی معیوب» بر ذهن و زبانش جاری بود و با توصل جستن به نیایش و ستایش، گلشن جانش را عطرآگین می کرد و با شیدایی و مشتاقی محافل و مجالس ذکر و ثناء خداوندی را برگزار و دیگران را نیز برای شرکت در آن تشویق و ترغیب می کرد. در آخرین شب فروزنده ایش در آن لحظاتی که در تب می سوخت از همسر عزیزش خواست که او را به مجلس دعای توصل برساند و همسر بخاطر مرضی سعی دارد که او را وادارد که استراحت کند؛ اما او وجودی است که خستگی نمی پذیرد و مرضی نمی داند و چگونه آنجا که ذکر حق است او نیاشد. چگونه آنجا که دست به دامان ائمه معصومین پیوند می خورد و مدد می یابد، او حاضر نباشد؛ آنجا که آرزوها جامه عمل می پوشد و پیوند غیب و شهود، تحقق می یابد و پرده ها می درد و رازهای نادیدنی با چشم دنیا دیده می شود، او غائب باشد. همسر را راضی و در مجلس انس به خدا شرکت می کند. به گواه دوستانش آن شب مثل همیشه او به شدت منقلب می شود؛ کسی چه می داند شاید در همان حال ملائک تهیت و سلام به او را گفتند و پیام وصال و لقا را آوردند. دعا پایان می یابد همه جهت مراجعت بر اتومبیل سوار می شوند و نسرین انقلاب پیش می آید. یکی از خواهان را از جای بلند می کند و می گوید اینجا جای من است و خود می نشینند. اتومبیل حرکت می کند و نسرین آغاز حرکت خویش را در عالم ملکوت می بیند. دست پلید آمریکا از آستین عوامل گروهک ها بیرون آمده و دیگر بار گلی از باغ انقلاب اسلامی را پرپر می کند و عطر نسترن انقلاب دوباره تمام فضای مهاباد را که نه، ایران را و نه همه جهان را می گیرد و افضل ما، نه، افضل زینب به آرزوی دیرین خود می رسد. می داند آرزوی او چه بود شهادت همچون شهید مطهوری و درست به همان صورت به وصال حق رسید.





دیگه برای ضریح «سید علاءالدین حسین» جای خالی نگذاشته. همه را دخیل بسته.

برای همه امام‌ها، تک تک، روپه و سفره با شمع نذر کرده، خب حالا بگو چند وقته؟

نسرین با تعجب گفت: چی چند وقته؟

خواهر گفت: که، کی قراره من خاله بشم؟ چند وقته دیگه؟

نسرین گفت: من برای خادافظی او مدم، این حرف‌ها چیه؟

خواهر گفت: نه آمدن معلومه نه رفتن!

\* نسرین دیر کرده بود از صبح زود رفته بود جهاد و حالا دیر وقت بود. پدر در اتاق راه

می‌رفت، مادر دل شوره داشت. همه نگران بودند، پدر با تندي گفت: نه آمدنش معلومه و نه

رفتنش، این که نشد وضع. ۲۴ ساعت سر خدمت باشه، سرکار باشه. بالاخره استراحت می‌خوا

یا نه؟

مادر گفت: نمی‌دونم والله تلفن زد، گفت: احمد، قدری خوارک و پول برash ببره، من هم

نفهمیدم آدرس را به احمد گفت، یقین نزدیکای شیراز بوده توی راه یه خونواهه جنگ زده را

می‌بینه که بچشون مریضه، می‌خواست اونو به بیمارستان برسونه.

پدر گفت: خب به بیمارستان تلفن زدی؟ مادر گفت: مریض که نیست بگم صداش کنند،

مریض بده اونجا که اسم همراه بیمار را یادداشت نمی‌کنند، بیمارستان فقیهی به اون بزرگی

کی به کی است کی به کیه!

پدر گفت: این دختره چکاره است؟ همه جا سر می‌زنه، به داد همه باید، بچه من برسه؟ توی

مسجد هیچ کس غیر از نسرین من نیست؟ توی جهاد هیچ کس مسئول نیست؟ تازه این

خوابگاه عشاير رفتنش هم برنامه تازه اش شده، چند شب پیش هم رفته بود پیش بچه های

عواشير یا اون ها را می‌یاره خونه و مثل پروانه دورشون می‌چرخه و غذاهای رنگین جلوشون

می‌گذران، یا خودش می‌ره اونجا. مگه نباید خودش هم زندگی کنه، صبح نسرین کجاست؟

مسجد، ظهر نسرین کجاست؟ مسجد، شب نصف شب نسرین کجاست؟ مسجد.

مادر گفت: این ها را که می‌آورد خانه، ثواب دارد غریبند، از خانه شان دورند، آمده اند اینجا

درس بخوانند، فردا کاره ای شوند. از من غذا پختن و آماده کردن خانه و شستن برای آنها، اما

اصلاً آرام و قرار ندارد. هرجا کار باشد نسرین همان جاست، دنبال کار می‌دود.

کریم گفت: کار یک جا بند شدن هم بهم دادن. توی جهاد هیچ کس بهتر، تمیزتر، دقیق‌تر

از نسرین، کتاب خلاصه نمی‌کنه. همه کتاب‌های استاد مطهری را به خاطر پشتکاری که

داره، نسرین خلاصه نویسی می‌کنه. خواهر جون از همه بهتر این کار را انجام می‌ده؛ چون

استاد مطهری را خیلی دوست داره و هم اینکه خیلی خوب کار می‌کنه. اما از بس دل رحم و

مهریونه یک جا بند نمی‌شه، انگار که کار را بو می‌کشه. رفته توی دهات «دشمن زیادی»

زن ها را بده توی حمامی که جهاد برashون درست کرده، کلاس آموزش احکام و بهداشت

گذاشته! اصلاً یک کارهای عجیب و غریبی می‌کنه. عروسی هم که کردیم هیچ فرقی نکرده،

یک هفته بعد از ازدواجش برگشت مهاباد.

همین طور که بیرون مثل فرفه کار می‌کنیم، از وقتی هم که می‌رسه خونه می‌شوره،

می‌پزه، و تمیز می‌کنه.

\* همه دور هم نشسته اند و از خانواده‌هایشان تعریف می‌کنند. دلتنگی‌ها را نمی‌شود، پنهان

کرد، هر کاری کنی بالاخره معلوم می‌شود. از لابلای حرف‌ها، در دل‌ها معلوم می‌شود از



### قسمتی از وصیت نامه شهید:

«شهادت بالاترین درجه‌ای است که یک انسان می‌تواند به آن برسد و با خونش پیامی می‌دهد به بازماندگان راهش. همسرم! بدان که من نسرین کسی که تو را دوست دارد، شهادت را هم بسیار دوست می‌دارم؛ چون خود را در آن زمان پیدا می‌کنم. از تو می‌خواهم اگر می‌خواهی فردی خداگونه باشی و درس دهنده، از امروز و از این ساعت سعی کنی تماش خود را با خدای خوبش بیشتر کنی و همین طور معلمی باشی جدی...»

چه چیزی دلتنگ هستی. دور هم جمع شدن شان برای دعای توسل بهانه بود. می‌خواستند هم‌دیگر را ببینند و از خانه هایشان، خانواده یشان حرف بزنند، تا خستگی کارهای طاقت فرسایی که در مهاباد، سندج، سقز، بانه انجام می‌دادند از تن شان بدر شود. برای کار فرهنگی آمده بودند؛ اما خدا می‌داند که از هیچ کاری دریغ نداشتند. نسرین از خانه و از مادر گفت: «من همیشه برash گل می‌خرم. هر شهری هم که برم، حتماً سوغاتی اون شهر را باید برash بخرم؛ جون و نفس من مادرم. فقط خدا شاهده که چه جوری تونستم موقع شهادت داداشم، آرومش کنم. هر دعایی بلد بودم، خوندم، دو ماه طول کشید تا قضیه را قول کرد. اون هایی که رفته بودند دهلاویه و سومنگرد دنبال جنازه داداش، وقتی برگشتند باورشون نمی‌شد که مامان از هر جهت آمده باشه. خونواده من خیلی دوست داشتنی و خوب هستن. همشون رو دوست دارم» نسرین ساخت شد. همه به او خیره شدند. از ابتدای جلسه فقط همین چند کلام را گفته بود و دوباره در خودش فرو رفته بود. حالت های نسرین خیلی عجیب بود. حتی صیر نکرد نماز را به جماعت بخواند، گفت: شاید شهید شدم. معلوم نیست تا یک ساعت دیگه چی بشه؟

فاطمه پرسید: نسرین امشب چت شده؟

نسرین گفت: چیزی نیست تمیم قطع شده، فقط شاید بخواه بهتون حلوا بدم!

فاطمه گفت: پاشید ببریم اینجا هوا خیلی سرده، اگر بموئیم حلوای همه مون رو باید خیر کنند. بخ زدیم پاشید ببریم.

ساعت ده شب بود. مراسم دعای توسل تمام شده بود موقعي که می‌خواستند سوار ماشین شوند صدای تک تیرهایی بگوش می‌رسید، نزدیک ماشین نسرین گفت: بچه ها شهادتی‌تون را بگید دلم شور می‌زنه. فاطمه سوار ماشین شد و گفت: توی تب می‌سوزی، انگار توی کوره هستی. دلشورت هم بخاطر همینه. ما که تب نداریم شهادتین را نمی‌گیم، فقط تو بگو نسرین جان! خنده روی لب ها بخ زد همگی سوار ماشین شده بودند. نسرین کنار در نشسته بود و شهادتین را می‌گفت: که تیری شلیک شد. تیر درست به سرش اصابت کرد. همان جا که آرزو داشت و همان طور که استادش «مطهری» به شهادت رسیده بودند، شهید شد.

و در همان مسجد ابادر که مجلس ساده عروسی اش را برگزار کرده بودند، مجلس ختم برگزار شد. نسرین شهید شده بود.

منبع: کتاب راز یاسهای کبود و اطلاعات موجود در پرونده فرهنگی شهید، اداره کل جمع‌آوری و نگهداری آثار شهدا و ایثارگران؛ معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید.



## گفتگو با سرکار خانم حیدری مسئول سازمان بسیج جامعه زنان سپاه علی بن ابیطالب (علیه السلام)

- در رابطه با شهیده محوری سال ۹۰ نسرين افضل توضیحاتی را ارائه فرماید.

به منظور انتقال فرهنگ ایثار، جهاد و شهادت هر سال دو شهید والامقام (خواهر و برادر) که جنبه ملی داشته و ویژگی های باز آن می تواند الهام بخش برای جوانان و اقشار مختلف باشد، معرفی می گردد. در سال گذشته شهیده «مریم فرهانیان» به عنوان شهیده محوری سال معرفی شدند که از تلاش و کوشش کلیه رده های بسیج جامعه زنان در استان قم که مجاهدانه در معرفی آن خواهر شهید تلاش نمودند، تشکر می کنیم. امسال شهیده «نسرين افضل» به عنوان شهیده محوری سال ۹۰ معرفی شدند. با توجه به اینکه سال ۸۹ اولين سال معرفی شهیده محوری بوده و روز ۱۳ مردادماه روز شهادت مریم فرهانیان بوده است، این روز به عنوان روز قشر بسیج جامعه زنان تعیین شده است که هر سال در این روز یادواره شهیده محوری سال برگزار می شود و از مقام شامخ شهدای زن تجلیل به عمل می آید. امسال نیز در این روز از فکر و سیره شهیده نسرين افضل به طور گسترده در سطح استان و پایگاه های بسیج خواهان تجلیل می شود.

- هدف اصلی سازمان بسیج جامعه زنان در نامگذاری ۱۳ مرداد به عنوان روز قشر چیست؟

هدف اصلی این سازمان معرفی توانمندی های قشر زنان و تبیین نقش زنان در کارآمدی نظام اسلامی و معرفی شهید محوری سال ۹۰ جهت الگودهی به نسل جوان می باشد. همچنین تقویت انگیزه زنان جامعه در حفظ ارزش های انقلاب از جمله اهداف این سازمان در اجرای این برنامه می باشد.

- سازمان بسیج جامعه زنان در خصوص اعتلای فرهنگ دفاع مقدس با توجه به اینکه شهید محوری سال شهیده نسرين افضل می باشد چه اقداماتی را انجام داده است؟

\*برگزاری یادواره شهیده نسرين افضل و یادواره شهدای زن در سطح حوزه ها و پایگاه های خواهان به منظور الگوی ایثار و پایداری به عنوان نمونه های عملی برای جامعه به خصوص نسل جوان و نوجوان، سرکشی از خانواده های معظم شهدا و ایثارگران و جانبازان به منظور تکریم آنان، برپایی نمایشگاه سیره شهدا و برگزاری مسابقات فرهنگی در سطح حوزه ها و پایگاه های خواهان به منظور انتقال فرهنگ شهادت به نسل جوان و نسل های آینده، توزیع تولیدات مکتوب از جمله کتاب، جزو، بروشور، لوح فشرده و ...

\*برگزاری جلسات تحلیل و بررسی سیره شهدا به خصوص شهید نسرين افضل در اقشار مختلف، برگزاری جلسات هم اندیشی با مؤسسات فرهنگی، اجتماعی زنان استان به منظور تجزیه و تحلیل شخصیت و تفکر و سیره عملی این شهید، برگزاری بزرگداشت شهید افضل در تمام مدارس دخترانه در هفته ...

\*ارسال تولیدات فرنگی به کلیه رده های بسیج خواهان و ...

\*اختصاص فضای مناسب در سایت اینترنتی این سازمان جهت معرفی شهیده نسرين افضل.

\*هماهنگی جهت درج زندگی نامه شهیده در نشریات، سایت ها و مجلات استان.

\*معرفی شهیده و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت در برنامه های فرهنگی اردوهای راهیان نور ویژه خواهان.

- کلام آخرتان:

تلاش همگانی جهت حفظ آرمان ها و ارزش های انقلاب به خصوص در سنگر حجاب و عفاف توسط آحاد مردم به خصوص عزیزان بسیجی؛ چرا که نهادینه سازی فرهنگ عفاف و حجاب به عنوان یکی از ضروری ترین باورهای دینی، مستلزم کار و برنامه ریزی در سه حوزه فرد، خانواده و جامعه بوده و حرکت جمعی و پویایی نهادهای فرهنگی، اجتماعی و دینی و استفاده از طرفیت، توانمندی و توانایی آنها در راستای این هدف، ضرورتی غیرقابل انکار است. از اینکه وقت گرانبهایتان را در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاریم.



## روز شمار دفاع مقدس در تیر ماه و مردادماه

۱۰ تیر: آغاز عملیات ایزابی ظفر ۲ در پنجوین - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۱ تیر: آغاز عملیات قدرتمند ظفر ۳ در شمال عراق - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۲ تیر: شهادت محمد پکبونی رئیس زندان اوین به دست منافقین - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۳ تیر: آغاز عملیات کربلای ۱ با رمز «ایا بالفضل العباس ادرکنی» در منطقه همدان - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۴ تیر: آغاز عملیات نصره با رمز «یازدها» در منطقه عمومی سیمانیه - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۵ تیر: آغاز عملیات نصره با رمز «یازدها» در منطقه عمومی سیمانیه - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۶ تیر: آغاز عملیات ایزابی ظفر ۴ در جبهه شمال غرب کشتو - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۷ تیر: آغاز عملیات ایزابی ظفر ۴ در فکه - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۸ تیر: کشف و انهدام شبکه نقاب در پایگاه شهید نژاد همدان که کوکتاجیان با همکاری دولت عراق قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی را داشتند - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۹ تیر: اعلام حمایت دولت کوکت از عراق در جنگ تحمیلی علیه ایران - ۱۴۰۲۱۳ش.

۲۰ تیر: آغاز عملیات ایلام، محل نزد دهلان - غرب رودخانه سمیه - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۱ تیر: عملیات «روح الله خمینی کبیر» در منطقه عمومی کرمانشاه، محل نزد نوسود.

۱۲ تیر: شهادت سید رضا دستواره قائم مقام شکر ۲۷ محمد رسول الله(ص) - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۳ تیر: اسارت حاج احمد متولیان و همراهانش در جنوب لبنان - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۴ تیر: ایثار حجت احمد متولیان و همراهانش در جنوب لبنان - ۱۴۰۲۱۳ش.

۱۵ تیر: آغاز عملیات «روح الله خمینی کبیر» در منطقه عمومی کرمانشاه، محل نزد نوسود.

۱۶ تیر: آغاز عملیات ایزابی ظفر ۲ در پنجوین - ۱۴۰۲۱۳ش.



۲۴ تیر: \* حمله هوایی ارتش عراق به مناطق مسکونی همدان - ۱۳۶۱ اش.

۲۵ تیر: \* أغزار مرحله دوم عمليات رمضان در منطقه شرق کانال پرورش ماهی - ۱۳۶۱ اش. \* حمله هوایی ارتش عراق به مناطق مسکونی همدان - ۱۳۶۱ اش.

۲۶ تیر: قطع رابطه سياسی فرانسه با جمهوري اسلامي ايران دري سال ها حمايت مالي و نظامي از عراق - ۱۳۶۶ اش.

۲۷ تیر: \* اعلام پذيرش قطعنامه ۵۹۸ شوراي امنيت از سوی ايران - ۱۳۶۷ اش.

۲۸ تیر: \* أغزار عمليات نامنظم فتح ۸ با رمز «یا رسول الله» در شمال موصل عراق - ۱۳۶۶ اش.

\* عمليات مرixin در منطقه عمومی کرمانشاه، محل نبرد نوسود - مرخین - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ اش. \* عمليات شهيد «آيت» در منطقه عمومی خوزستان، محل نبرد حميدیه - ساجت - ۱۳۶۰ اش.

۲۹ تیر: \* أغزار عمليات والغير ۲ با رمز «یا الله یا الله یا الله» نخستين عمليات کوهستانی در جبهه شمالی منطقه حاج عمران - ۱۳۶۲. \* تصويب قطعنامه ۵۹۸ در شوراي امنيت سازمان ملل متعدد - ۱۳۶۶ اش.

۳۰ تیر: \* أغزار مرحله سوم عمليات رمضان - ۱۳۶۱ اش.

۳۱ تیر: \* تهليجه ارتش عراقی به ايران پس از پذيرش قطعنامه ۵۹۸ (شمال خرمشهر، پلاكان حميد، استگاه حسينيه) - ۱۳۶۱ اش.

۳۲ تیر: \* شهادت سرلشکر خيلان «عيالن دوران» - ۱۳۶۱ اش.

۳۳ تیر: \* أغزار عمليات قدس ۴ با رمز «یا محمد رسول الله» در جنوب شرقی العماره (هرالهويزه) - ۱۳۶۴ اش.

\* اشغال شهر گيلانغرب توسيط ارتش بعث عراق - ۱۳۶۷. \* أغزار عمليات لبيك ياخميني با رمز «ذاكى في الله» در منطقه عمومی خوزستان، محل نبرد شرق کارون - ۱۳۶۷ اش.

۳۴ تیر: \* تهليجه ارتش عراقی به ايران پس از پذيرش قطعنامه ۵۹۸ (شمال خرمشهر، پلاكان حميد، استگاه حسينيه) - ۱۳۶۷ اش.

۳۵ تیر: \* آغاز عمليات دفع مجدد تجاوز دشمن از مرازهای جنوبی پس از پذيرش قطعنامه ۵۹۸ (شمال خرمشهر، پلاكان حميد، استگاه حسينيه) - ۱۳۶۷ اش.

۳۶ تیر: \* آغاز عمليات شهيد چمران در محور جاده ماشهر - ۱۳۶۰. \* آغاز عمليات مرصاد با رمز «يا صاحب الزمان ادرکنی» در منطقه عمومی کرمانشاه، محل نبرد اسلام آباد - سريل ذهاب - سريل ذهاب - ۱۳۶۷. \* تهاجم و پيشروي مشترک منافقين و ارتش عراق از محور سريل ذهاب - ۱۳۶۷ اش.

۳۷ تیر: \* آغاز عمليات رمضان در محور حميدیه - كرخه نور - ۱۳۶۰. \* سالروز عمليات مرصاد، منطقه غرب کشور، محور کرند اسلام آباد - ۱۳۶۷ اش.

۳۸ تیر: \* آغاز عمليات نصر ۷ با رمز «يا فاطمه الزهراء» در منطقه عمومی سليمانيه، محور سردشت - ۱۳۶۶ اش.

۳۹ تیر: \* آغاز عمليات نصر ۶ با رمز «يا اباعبد الله الحسين» در منطقه عمومی ايزبل، محل نبرد مهران - ۱۳۶۲. \* عمليات قادر - ۲.

۴۰ تیر: \* آغاز عمليات نصر ۵ با رمز «يا الله یا الله یا الله» در منطقه عمومی سليمانيه، محول نبرد خورمال - ۱۳۶۶ اش.

۴۱ تیر: \* آغاز عمليات نامنظم فتح ۹ در منطقه عمومی سليمانيه، محل نبرد خورمال - ۱۳۶۶ اش.

۴۲ تیر: \* آغاز عمليات شهادت حاج عباس موحد داشت فرماده لشكرو (يسيد الشهداء) - ۱۳۶۳ اش.

۴۳ تیر: \* آغاز عمليات نصر ۷ با رمز «يا الله یا الله یا الله» در منطقه عمومی سليمانيه، محول نبرد خورمال - ۱۳۶۳ اش.

۴۴ تیر: \* آغاز عمليات نصر ۶ با رمز «يا الله یا الله یا الله» در منطقه عمومی سليمانيه، محول نبرد خورمال - ۱۳۶۴ اش.

۴۵ تیر: \* آغاز عمليات نامنظم فتح ۹ با رمز «يا رسول الله» در خورمال عراق - ۱۳۶۶ اش.

۴۶ تیر: \* حمله هوایی ۶ جنگنده عراقی به مناطق مسکونی گلاغنر - ۱۳۶۳ اش.

۴۷ تیر: \* نخستين حمله هوایی عراق به جزيره سپری دومين پایانه نفتی مهم ايران در خلیج فارس - ۱۳۶۵ اش.

۴۸ تیر: \* حمله ارتش عراق به پاسگاه ۷ هاى بندر جوق و برارعزير در منطقه عمومی قصر شيرين - ۱۳۵۹. \* نخستين حمله هوایی عراق به جزيره سپری دومين پایانه نفتی مهم اiran در خلیج فارس - ۱۳۶۵ اش.

۴۹ تیر: \* آغاز عمليات عاشوراي ۳ با رمز «یاسيد الشهداء» در شمال فكه - ۱۳۶۴ اش.

۵۰ تیر: \* آغاز عمليات عاشوراي ۲ با رمز «یا مهدي ادرکنی» در منطقه عمومی ايزبل، محل نبرد سيدکان - ۱۳۶۴ اش.

۵۱ تیر: \* آغاز عمليات ايزابي جيج در منطقه عمومی کرمانشاه، محل نبرد پاوه - جنوب نوسود - ۱۳۶۰ اش.

۵۲ تیر: \* آغاز عمليات ايزابي جيج در منطقه عمومی کرمانشاه، محل نبرد پاوه - ۱۳۶۹ اش.

# شہادتی فاعل مدرس

چند صبایح نگذشته است از روزی که تنی چند از شهیدان فراوطنی، با دغدغه حفاظت از اسلام و انقلابی که «اسلامی» بود به ایران زمین آمدند و چون بانگ جنگ برخاست مردانه به میدان رفته و بلندتر از مرزهای کوتاه جغرافیایی پرواز شدهای بحرینی جنگ ایران و عراق آند سندهای افتخار اسلام!

ابوهانی، شهاب شاخشمیران سنگاپور نیز اعزام گردید؛ اما او که مشتاق فهم بیشتر دین و تبلیغ آن بود به حوزه علمیه قم آمد. آن قدر کتاب می‌خواند و در دروس حوزه نیز پر تلاش بود که مثال زدنی شده بود. چندین مقاله هم در مجله‌ای که طلبه‌های بحرینی منتشر می‌کردند نوشته بود.

عملیات کربلایی دو مصادف با ۲۶ ذی الحجه ۱۴۰۶ انجام شد. او و برادرش شیخ موسی بابرور که هر دو در ظل تعالیم دینی و نان حلال پدر تربیت شده بودند، مشتاقانه به جبهه خود را وقف آنان کرده بود. شاید این ها رفته بودند و در آن عملیات، از حدیث را آویزه گوش کرده بود که: «نژدیک‌ترین مردم به خداوند در راه خدا برای کمک به اسلام را در دلش احساس می‌کرد.

نهایتاً تاب نیاورد و به جبهه‌های حق علیه باطل رفت و در نبردی مردانه، در منطقه شاخشمیران، حوالی طالمان بی‌تفاوت نبود. به جرم شهادت را با اشیاق به آغوش کشید نوشتن شعار علیه حکام سنگدل و به آرزویی که از دیرباز در دل داشت، رسید. بدن مطهرش سال‌ها مفقود بود و سرانجام با قیمانده آن در کنار برادر گرامی‌اش در گلزار قم زندانی شد!

از هنرستان که فارغ التحصیل شد برای دوره‌ای آموزشی به مدفن گردید.

**حسن علی، ققنوس قافله شهیدان**  
حسن علی محمد پهلوان بجهه منامه بود. به فقرا خیلی توجه می‌کرد و آدمی شجاع و با اراده بود خصوصاً در دفاع از حق، هرگز سستی نمی‌کرد. برادران دینی‌اش را نصیحت می‌کرد و به آنان مهربانی می‌نمود. رویه‌ای پرنشاط و انقلابی داشت. به جبهه‌های مقابله جهان با انقلاب اسلامی ایران شتافت. او و دوستانش که عربی را به خوبی می‌دانستند برای یک عملیات نظامی در نزدیکی یکی از مقرهای دشمن عراقی به آن جا نفوذ کرده بودند. چندین بمب ساعتی را کار گذاشتند؛ ولی متأسفانه قبل از فاصله گرفتن آنها، بم‌ها منفجر شد و این عزیزان نیز به خیل شدهای گرانقدر اسلام پیوستند. آن خلیفه، حاکمان مستبد بحرین، در انتقام از این شهید دلاور، تمام خانواده او را از بحرین اخراج کردند!

**آخرین شهداي بحرین** پس از بازگشت آنها را گوش دهد.  
شيخ محمد نعمه حسن العاشر که به دوستانش می‌گویند که به جزئیات  
ابوجاسم نیز شناخته می‌شد متولد خیلی توجه داشت. آدم‌های مؤمن  
ستره بحرین بود. شجاع بود و در عین وجه ممیزشان همین است. یکی از  
حال روحی طلیف داشت. در روزهای دوستانش می‌گوید یک روز که  
پایانی جنگ هشت ساله و ناکامی مشغول خوردن صبحانه بودیم متوجه  
دشمنان در تحقق اهدافشان که شد که چند سنگ از نانوایی سنگی  
همانا شکست انقلاب اسلامی بود، بر پشت نان چسبیده، آنها را جدا  
منافقین کوردل با حمایت استکبار و با کرد. ما خواستیم آنها را دور  
استفاده از امکانات ارتش عراق به بیاندازیم؛ ولی ایشان نگذاشت و گفت:  
همانا حمله کردند. در این عملیات اینها مال آن نانوایی است و باید به  
برخی طلاط بحرینی نیز شرکت آن‌جا برگرد. خودش آن چند عدد  
دادند که با هجوم سنگین دشمنان اباالفضل العباس علیه اسلام به  
مواجه شدند. آنان با شجاعت تمام به شهادت رساند و از دست آن حضرت  
فیزیک دانشگاه ریاض پذیرفته شد به سیراب نمود. بدین مطهرش را در گلزار  
آن‌جا رفت و لیسانس خود را از آن‌جا  
أخذ نمود. بعد از آن بود که برای  
یادگیری علوم دینی به قم آمد و با آن  
هوش سرشاری که داشت به عنوان  
طلبهای موفق شناخته شد و توانست  
در عرض سه سال مرحله سطح یک  
را به پایان برساند. او همزمان به  
تدریس و فعالیت‌های مختلف  
فرهنگی نیز مشغول بود.  
شوق به لقاء الله آرامش را از او گرفته  
بود و از همین رو به سوی جبهه روان  
شد و در عملیات کربلای دو که در  
منطقه ارتقایات حاج عمران انجام  
شد، شرکت کرد. در کمتر از دو  
 ساعت، رزمندگان به اهداف عملیات  
دست یافتند در حالی که انتظار می  
رفت حداقل پنج ساعت به طول  
بیانجامد. او که در خط مقدم جبهه بود  
با گلوله دشمن که بر قلب مطهرش  
فروید آمد به شهادت رسید. گفته شده  
که در آخرین لحظات عمرش، سه بار  
با صدای بلند فریاد «الله اکبر» سر داد  
و به دیار معمود شتافت.

**ابورضا، فریادگر قله حاج عمران**  
شیخ موسی بن جعفر بن عبدالله ابن  
محمد البابور که به ابورضا مشهور بود  
در الدیر که اطراف محرق قرار دارد  
متولد شد و در حالی که بیشتر از ۲۴  
سال نداشت به شهادت نائل گردید.  
پدر و مادرش از محبت و احترام  
فراوان آن‌ها به او یاد می‌کنند و  
دوستانش از تقوا و شجاعتش!

بعد از اتمام دروس دبیرستان در  
منطقه محرق از آن‌جا که در رشته  
فیزیک دانشگاه ریاض پذیرفته شد به  
آن‌جا رفت و لیسانس خود را از آن‌جا  
أخذ نمود. بعد از آن بود که برای  
یادگیری علوم دینی به قم آمد و با آن  
هوش سرشاری که داشت به عنوان  
طلبهای موفق شناخته شد و توانست  
در عرض سه سال مرحله سطح یک  
را به پایان برساند. او همزمان به  
تدریس و فعالیت‌های مختلف  
فرهنگی نیز مشغول بود.  
شیخ ابراهیم بن حسن بن محمد علی  
المادح که کنیه‌اش ابوعيسي بود،  
خون خود نمادی شد از کنیه دیرینه  
نمودند. در اثناء درگیری،  
هلاکت رساندند. در این‌جا  
تیری به قلب او خورد و خون  
مطهرش را به زمین ریخت. او  
همچون دوستانش در قم تشییع  
عاشق شهادت بود که کنیه خود را  
باشکوهی شد و در گلزار شهدا آرام  
مقابله پرداختند و مواضع خود را حفظ  
نمودند و تعدادی از دشمنان را به  
شهادی قم دفن نمودند.

**ابوالشهید، شهید تنگه مرصاد**  
تیری به قلب او خورد و خون  
مطهرش را به زمین ریخت. او  
همچون دوستانش در قم تشییع  
عاشق شهادت بود که کنیه خود را  
باشکوهی شد و در گلزار شهدا آرام  
مقابله پرداختند و مواضع خود را حفظ  
نمودند و تعدادی از دشمنان را به  
شهادی قم دفن نمودند.

**ابوجعفر، جاری قتلگاه شلمچه**  
کودکی به آداب شریعت ملتمن بود و  
شیخ محمد العالی، معروف به ابوجعفر  
مستحبات و نماز شب را نیز به جا می‌آورد. در کمک به دوستان و محرومان  
نیز پیش‌قدم بود. بعد از پایان  
دیبرستان به حوزه علمیه قم آمد و  
پرداخت و از همین رو به عنوان  
دروس دینی را آغاز نمود. در دروس  
سخت کوش بود و در ایام تحصیل، منطقه خود مشغول بود. او چند سال  
برخی سخنرانی‌ها را نیز در قم انجام  
داد. دینی پرداخت و سپس برای تکمیل  
پنج روز از شهادت محمدضیاء دروس حزوی به قم سفر نمود. اما  
نگذشته بود که او نیز در مرحله جدید  
توانست از جبهه‌ها دور بماند و با  
عملیات کربلای پنج به فوز شهادت  
شوق به سوی آن شتافت و در عملیات  
نائل شد. دوستانش می‌گویند که او در  
کربلای پنج در منطقه عمومی  
خط مقدم و با وجود گلوله‌باران شلمچه به وداع حق رسید و علوم خود  
سنگین، با شجاعتی مثال زدنی، به را به کمال تحقق رساند تا نمونه‌ای از  
این طرف و آن طرف می‌رفت و به عالمان اهل عمل باشد.

او و ده‌ها شهید دیگر شهر، در چهارم  
محرم سال ۱۴۰۷ قمری در مراسmi  
بزرگ و ماندگار در شهر تهران تشییع  
شدند و فردای آن روز به همراه ۸۴  
شهید شهر قم، بر دستان مردم تشییع  
و در گلزار شهدا به خاک سپرده شدند.

**آخرین شهداي بحرین** پس از بازگشت آن‌ها را گوش دهد.  
را به خوبی تربیت نموده بود و روحیه  
کمک به مردم و فقرا را در دل  
ستره بحرین بود. شجاع بود و در عین وجه ممیزشان همین است. یکی از  
حال روحی طلیف داشت. در روزهای دوستانش می‌گوید یک روز که  
پایانی جنگ هشت ساله و ناکامی مشغول خوردن صبحانه بودیم متوجه  
دشمنان در تحقق اهدافشان که شد که چند سنگ از نانوایی سنگی  
همانا شکست انقلاب اسلامی بود، بر پشت نان چسبیده، آنها را جدا  
منافقین کوردل با حمایت استکبار و با کرد. ما خواستیم آنها را دور  
منجر شد. در مدت هجده روز اسارت،  
ایران حمله کردند. در این عملیات اینها مال آن نانوایی است و باید به  
برخی طلاط بحرینی نیز شرکت آن‌جا برگرد. خودش آن چند عدد  
جستند و به فوز شهادت نائل شدند. سنگ ریز را به نانوایی بردا! یکی از  
شهید محمد العاشر و محمد السرو از نزدیکانش نقل کرده که روزی از  
حمله آن‌ها بودند که آخرین شهداي جبهه برگشت؛ ولی هم چنان عزم و  
بحرین در این جنگ محسوب می‌شود بازگشت داشت. آن‌ایام، عراقی  
ها قم را هم بمباران می‌کردند. روزی  
که قرار بود او مجدداً به جبهه بازگردد  
بمباران انجام شد و انفجارهایی مهیب  
برای جلوگیری از آثار این بیداری  
در قم رخ داد. او خواب بود و در اثر  
اسلامی، حکومت‌ها دست به سرکوب  
این انفجارها از خواب پرید! وقتی از  
خواب پرید از شدت شوق رفتنه به  
جهه و ترس از این که مانع در آن  
ایجاد شود گفت: خدا کند راه‌آهن را  
نزدیک باشند!

هنوز دو ماه از شهادت دو برادر  
قهرمان، شیخ موسی بابور و شیخ  
می‌برندند و هر کس در خانه‌اش عکس  
خلیفه حداد نگذشته بود که روح این  
امام خمینی را داشت مورد اذیت و آزار  
فرشته آسمانی در حین عملیات بزرگ  
کربلای پنج در منطقه شلمچه به  
ایران تبعید شدند و خانه و کاشانه‌شان  
در بحرین توسط حکومت غصب شد!  
محمد ضیاء الستری از اهالی شبه ابوحسن، سربه‌دار سردشت  
جزیره ستره بود. در میان دوستانش به اسماعیل بن عباس بن حسن  
جهاد نیز در او دمیده شد و تصمیم  
گرفت که با رزمندگان اسلام همراه  
گردد و در کنار آنان با دشمنان اسلام  
می‌دانستند که نماز شباش ترک شهر محرق بود. متأهل بود و فرزندی  
نمی‌شود. بعد از نماز صبح، تا طلوع به نام حسن از او باقی مانده است.  
آفتاب ذکر می‌گفت و پس از سجده خانواده‌اش مؤمن و پاییند به دستورات  
شکر از سر سجاده برمی‌خاست. چنان خداوند بودند و حب شدیدی به اهل  
پرتلای و مشتاق درس بود که وقتی بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله و  
علیه السلام) داشتند. بر اساس همین تربیت،  
نمایند به دوستش می‌سپرد تا دروس را او فردی شجاع و خوش‌احلاق و  
روی نوارهای کاست ضبط کنند تا او مؤمن شده بود. پدر او از مداحان

**الستري، شورآفرین شلمچه**  
در فضای ایمانی و انقلابی قم، شور  
جهاد نیز در او دمیده شد و تصمیم  
گرفت که با رزمندگان اسلام همراه  
گردد و در کنار آنان با دشمنان اسلام  
می‌دانستند که نماز شباش ترک شهر محرق بود. متأهل بود و فرزندی  
نمی‌شود. بعد از نماز صبح، تا طلوع به نام حسن از او باقی مانده است.  
آفتاب ذکر می‌گفت و پس از سجده خانواده‌اش مؤمن و پاییند به دستورات  
شکر از سر سجاده برمی‌خاست. چنان خداوند بودند و حب شدیدی به اهل  
پرتلای و مشتاق درس بود که وقتی بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله و  
علیه السلام) داشتند. بر اساس همین تربیت،  
نمایند به دوستش می‌سپرد تا دروس را او فردی شجاع و خوش‌احلاق و  
روی نوارهای کاست ضبط کنند تا او مؤمن شده بود. پدر او از مداحان

# سُرْدَارِ حَوْلَه



محمدحسین کبیری (۷/۵/۱۳۶۱) علی ابن ابیطالب (علیه السلام)



فرمانده گردان مالک اشتر لشگر ۱۷ علی ابن ابیطالب (علیه السلام) در دوران کودکی بود که دوستی من با شهید بزرگوار محمدحسین کبیری رقم خورد. به اتفاق او به مسجد و مدرسه می رفتیم و در انجام فعالیت های اجتماعی کار یکدیگر بودیم، تا اینکه او در دوران طاغوت لباس سربازی به تن کرد و به خدمت زیر پرچم رفت. روزی برای ملاقات او به پادگان جی رفتم. مادر حسین هم به ملاقات آمده بود. وقت ملاقات، حسین را دیدم که وضع ظاهری دیگر سربازان را نداشت؛ دمپایی به پا کرده بود و سربازی او را همراهی می کرد!

از او پرسیدم که چی شده؟! او هم به دور از چشم مادرش گفت: به خاطر مسایل انقلاب و ارشاد و هدایت سربازان مرا به بازداشتگاه فرستاده اند. به اش گفتم: مواظب خودت باش تا انشاء الله این دوران هم به خوشی و سلامتی تمام شود... ولی او گفت: شما خاطر جمع باشید تا سرنگونی رژیم طاغوت از پای خواهی نشست. رضا قربانی

- وقای خبر شهادت شهید کبیری در روستا پیچید، غباری از غم و اندوه در همه جا نشست. زن و مرد، پیر و جوان به یاد خوبی هایش اشک ریختند. در عزای او گریستند و به سر و سینه زندن. آخر او در روستا از هیچ تلاش و کوششی برای خدمت به مردم دریغ نمی کرد. از آن روز که او پا به سن نوجوانی گذاشت در جلسات هفتگی روستا حاضر می شد. او عضو انجمن اسلامی روستا بود و هر هفته در جلسات انجمن که به منظور هدایت و ارشاد نسل جوان بپیش می شد، شرکت می کرد. روزی به خاطر امر به معروف و نهی از منکر، با سعه صدر با برخوردی متین مساله ای را به من تذکر داد. یک روز بعد با کمال ادب و تواضع صورتم را بوسید و گفت: امیدوارم از من دل گیر نشده باشید، تنها می خواستم به وظیفه خود عمل کرده باشم.

سید رضا صادق الاعد

شید محمدحسین کبیری:

هم دوره من بودند به شهادت رسیده اند. تنها من مانده ام، نمی دانم چرا این توفیق نصیب من نشده است و من تا حالا زنده مانده ام. پدر شهید

- در اهواز به مناسبتی آیه کریمه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را تلاوت کرد. پس از اتمام سخنرانی، شهید حسین کبیری نزد من آمد و گفت: به این آیه بسیار علاقمند و در زندگی به این آیه عمل کرده ام. پرسیدم کجا؟ گفت: در دوران سربازی به دستور امام از پادگان گریختم و پس از پیروزی انقلاب دوباره لباس سربازی را به تن کردم.

گفتم: این کار در واقع عمل به آیه است.

گفت: شما دعا کنید، موفقیت بیشتری داشته باشم و من در راه این آیه بمیرم، بعد این آیه را با حالتی خاص تلاوت کرد و دوباره گفت، حاج آقا دعا کنید. من در راه این آیه بمیرم. حجت الاسلام اقبالیان

- زیاد می دیدم در گرمای تابستان و سرمای زمستان روزه می گرفت و در وسط حیاط خانه به نماز می ایستاد. از او می خواستم به داخل اتاق بیاید و روی فرش بشنید؛ اما او ترتیب اثر نمی داد. یک روز که زیاد اصرار کرد، اظهار داشت: نماز جعفر طیار می خوانم و باید زیر آسمان باشم!

او با قرآن مأнос بود و از کودکی روزه های مستحبی می گرفت. به یاد دارم حتی در آن روز هم که مراسم جشن ازدواجش را برپا کردیم، او روزه دار بود.

حسین برای هر کاری جنب و جوش داشت و احساس مسئولیت می کرد. برای همه چیز دل می سوزاند. یادم می آید در روستای ما روحانی فاضلی بود که دارای شرایط امامت جماعت بود؛ اما چون کسی او را نمی شناخت به او اعتنای نمی کردند. لذا با توجه به اهمیت برگزاری نماز جماعت، ایشان کسی را که مورد تأیید مردم بود آورد تا به عدالت آن روحانی گواهی دهد.

بالاخره نماز جماعت در روستا برپا شد و شکل مطلوبی ادامه یافت. مادر شهید

- هنگام انتخابات ریاست جمهوری که بنی صدر یکی از نامزدها بود به منزل آمد و گفت:

مأموریتی به من واگذار شده است که باید بروم. فقط مواظب باشید؛ بنی صدر دین ندارد به او رای ندهید...

پرسیدم: پس به چه کسی رأی بدھیم؟

گفت: خودتان می دانید؛ ولی من به آقای حبیبی رأی می دهم. ما هم همگی به خاطر صلاحیتی که آقای حبیبی داشت به او رأی دادیم. مادر شهید

- در مرحله دوم عملیات رمضان، وقتی دشمن دست به پانک سنگینی زد، شهید محمدحسین کبیری را دیدم که زیر آتش شدید دشمن قدم می زد و در فکر فرو رفته بود.

به او توصیه کردم: آقا! آتش دشمن شدید است، مواطن باشید تا خدای ناکرده اتفاقی برایتان نیفتند؛ اما او بدون هیچ ترس و واهمه ای گفت: این تیر و ترکش ها کاری به من ندارند!

دقایق بعد یک قبضه آر پی جی به همراه سه موشك

برداشت و از خاکریز عبور کرد. با اضطراب و خاطری پریشان به تماشای او نشستم. قبضه را روی شانه گذاشت و با شلیک هر موشكی تانکی را نشانه گرفت و آن را منهدم کرد. دشمن که شجاعتش را دید پا به فرار گذاشت. محمدعلی باقریان

- در مرحله چهارم عملیات رمضان، بچه ها بر اثر پانک سنگین و اجرای آتش شدید دشمن، روحیه خود را از دست داده بودند. در همین حال شهید محمدحسین کبیری که فرماندهی گردان را عهده دار بود، با حالتی خاص و بیانی شیرین میان بچه ها آمد و گفت: بگویید ببینم دشمن کجاست تا او را بخورم!

بعد هم سلاح به دست گرفت و نیروهای دشمن را به خاک مذلت نشاند. این عمل چنان به بچه های گردان روحیه داد که همه از جا برخاستند و با شعار الله اکبر به قلب دشمن زدند. محمد حسن چفری

- برای خرید مراسم جشن ازدواج حسین به بازار رفته بودیم که از فاجعه هفتم تیر و شهادت آیت الله بهشتی و ۷۲ تن از یاران بر جسته حضرت امام (ره) باخبر شدیم. با شنیدن این خبر، حسین که سخت متأثر شده بود از ما خواست، تا فرصت بعد، دست از خرید نگه داریم. ما هم احترام کردیم، برنامه خرید را به تأخیر انداختیم و مراسم جشن را به بعد از اربعین این عزیزان موقول کردیم. آن وقت هم که می خواستیم مراسمی را برپا کنیم، گفت:

هیچ کس حق ندارد دست بزند، شادی کند، یا حنا بینند!

در کمال سادگی بدون انجام هیچ تشریفاتی، خانم او را با سلام و صلوات به خانه آوردیم. مادر شهید

- روزی فرزندم حسین را ناراحت دیدم. به خاطر عشق و علاقه ای که به او داشتم، پرسیدم: بابا چی شده، مگر اتفاقی افتاده یا مشکلی داری؟ هرچه اصرار کردم، گفت:

چیزی نیست و جواب قانع کننده ای به من نداد.

اما خواهش که موضوع را پرسیده بود به شرط اینکه جایی بازگو نکند، گفته بود: امروز که به لیست اسامی بچه های سپاه نگاه می کردم، دیدم همه آنان که

شید محمدحسین کبیری:

«امیدوارم که اگر در زندگی من خدمتی به اسلام نشداز مرک من خدمتی به اسلام شده باشد.»

## وصیت نامه دانش آموز بسیجی شهید مصطفی زیادی، فرزند حسن



امام خمینی رحمة الله عليه:

«این وصیتنامه هایی که این عزیزان می نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت نامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و فکر کنید.»

صحیفه نور / ج ۱۵ ص ۳۶



بسم الله الرحمن الرحيم

«الوصيَّة حقُّ كُلِّ المُسْلِمِ»

وصیت کدن حق تمام مسلمین است.

به نام خداوند بخشنده و مهربان و به نام کسی که به ما عقل و فکر و جسمی سالم داد تا در راه او جهاد با نفس و جهاد با دشمن های خارجی کنم و به نام کسی که به ما استعداد فکر کردن و خدمت کردن به امت اسلامی را داد. به نام خدایی که پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشیریت حضرت بقیه الله الاعظم حضرت مهدی(عج) و نائب بر حقش رهبر کبیر انقلاب و جهان اسلام و بنیان گذار جمهوری اسلامی امام امت، خمینی بت شکن و امت شهیدپرور و خانواده های معظم شهدا و خانواده های مجرموین و ملعولین و مفقود الا ثراها. با سلام به خدمت امت حزب الله و درود فراوان بر تمام مسلمین جهان.

برادران و خواهرانم! توجه دارید که این انقلاب با خون شهیدان آبیاری شده و می شود. باید شما در پشت جبهه همیشه در صحنه پیکار علیه مستکبرین و منافقین باشید.

خطاب به برادران همه قشر دانش آموز، کارگر و کارمند و مریبان دانش آموز؛ برادران! شما سعی کنید که فریب و حیله این اعمال استعمار غرب و شرق را نخورید و بلکه آنها را به کام مرگ بفرستید. و باید بدانید که انقلاب اسلامی ایران حدود هفت سال از پیروزی آن می گذرد و دشمنان سعی و تلاش بسیاری در نابودی این نونهال داشته و نیز دارند و این ها با نفوذ در طبقات مردم و کشاندن آنها به رویه بی بند و باری و فساد اجتماعی سعی در پوسانیدن این انقلاب عظیم از داخل دارند. شما باید همیشه هوشیار باشید و فریب و حیله این افکار غلط را نخورید. و باری خدمت خواهرانم!

باری ای خواهرانم، ای خواهی که در پشت جبهه تو حافظ انقلاب هستی؛ تو حجاب خودت را حفظ کن تا مشت محکمی در دهان استکبار جهانی بزنی و تو باید الگوی زنان جهان بشوی و زینب گونه در حمایت از حسین زمان تا حقانیت وی را به جهانیان ثابت کنی و با درس خواندن خود در سنگر مدرسه و کمک حتی بسیار کم مادی و نقدي خود در پشت جبهه تا تو نیز همانند همان رزمende ای که در جبهه می زمد، رزم آور حق شوی.

و خدمت امام عزیزان! اماما! جانم فدای یک نفست که چنین ما را به راه حسین و یاوران حسین رساندی و چنین مشتی را در ظلمت در دهان ظالمان زدی و نوری در تاریکی روشن نمودی. و خدا نگهدار تو و امیدوارم که خدا از عمر ناقابل ما هر چند کم است به یک ساعت عمر تو بافراید.

اما! از تو می خواهم دعای شهادت در راه خدا را برای مان بکنی تا اینکه در راه خدای بزرگوار به جهاد اکبر و جهاد علیه مستکبران بروم و نیز به آرمان و آرزوی مان همانا شهادت در راه خدا برسیم.

در آخر خطاب به خانواده ام: پدر عزیزم! می دانم که مرا به مدت ۱۶ سال بزرگ نمودی و نیز آنقدر وقت گران بهایت را صرف تربیت من نمودی و از خدا طلب امرزش برای خودم و شما می کنم.

و مادر عزیزم؛ بلکه بهتر از جانم! باید بخشید که شما را تنها گذاردم. من به دیدار معبدوم و مشوقم؛ همانا ایزد تعالی رفتیم و امیدوارم که خدا ما را بطلبید و نیز بیامزد.

خطاب به خواهرانم: از شما تقاضا دارم که حتماً حجاب خود را حفظ کنید و مشت محکمی در دهان دشمنان داخلی و خارجی بزنید.

و خطاب به برادرانم که شما سعی کنید که حتی یک لحظه از خدا غافل نشوید و از خدا بخواهید که همه ما را در یک آن به خودمان وامگذارند.

در آخر (اللهم رزقنا توفيق شهاده).

خدایا! مرا به آرمان همیشگی همانا شهادت در راه تو و پیروزی رزمندگان اسلام و مسلمانان برسان.

والسلام على من اتبع الهدى

مدت هاست که از کوچکترین سرو صدا خیلی زود عصبانی می شوم و از فرم لباس پوشیدن مردم بخصوص بسیاری از خانم ها در سطح شهر آنقدر حرص و غصه می خورم که دلم می خواهد آنها را تنبیه کنم!! آرایش پسرها زنانه شده! زیر ابروها را بر می دارند. اصلاً همه مردم بفکر راحتی و نشستن و خوردن و پول شده اند! ماشین های گران قیمت از سر و کول هم بالا می روند! مد و مدبازی، خارجی صحبت کردن، میزان فهم و شعور مردم شده است، کیسه های زباله را که نگاه می کنی پر از برنج و مواد غذایی است که مایحتاج چند روز یک خانواده مستاجر چهار نفره است!!! بی حیایی در رفتار مردم نشانه زرنگی و فهم بالای آنهاست و ارزش شده است. گوش هام مرتب صدای زنگ یا وزوز مثل: صدای حرکت گلوله توپخانه را می ده! نمی توانم آرام یک گوشه بنشینم، بی قرارم! نه طاقت نشستن دارم، نه حال ایستادن! می خوام برم؛ ولی چند قدم که می رم برمی گردم بینیم کجا بودم؟ نمی دونم چرا کسی من را نمی بیند. دیگر کسی یادی از من و دوستانم نمی کند. مگر جنگ نظامی که تمام شود دشمن تسليم شده؟ اگر این حرف راست باشد پس ماهواره ها چرا تعطیل نشده اند.

خیلی از شب ها، از صدای خودم دوباره بیدار می شوم. یعنی همه را بیدار می کنم، خیس آیم، دست ها یا سرم خیلی درد می کند، بعدها می فهمم که یا به چیزی خوردم یا به کسی آسیب زدم، بیچاره همسرم، خیلی آهسته گریه می کند، خیلی تلاش می کنم ناراحت یا اذیت نشوم، به کسی گیر ندهم!! می گوید خیلی دوستم دارد، واقعاً راست می گوید. مرتب با بچه ها دعوا و مرافعه می کند، دائم به آنها می گوید: بایاتون مرده، خیلی با غیرته، مردم باید قدر امثال آن را بیشتر بدانند. خلاصه خیلی به آنها می گوید انتظاری یا پولی از من نخواهند؛ ولی بچه ها نمی فهمند مادرشان چه می گوید. استخوان هایم درد می کند. خیلی از وقت ها بچه ها را می بینم که روپروریم تکه تکه می شوند و خون و گوشت و استخوان هایشان روی صورت و بدنم پاشیده می شود و باز احساس می کنم و نه یک دفعه، بلکه هزاران دفعه. گناه من و آنها چه بود. بچه ها وقتی به جبهه ها می آمدند، بسیاریشان زن و بچه هایشان بمانند یا های زیادی داشتند؛ ولی نمی توانستند پیش زن و بچه هایشان رفته باز دنیال کرایه های عقب افتاده خود باشند، چرا؟ مگر خودت یادت نمی آید؟ اصلاً خودت کجا بودی؟! خیلی حیف هست، مردم یادشان رفته ما چه کار کردیم! خیلی ها هدف هوایپیماهایی می شدند که شهرها را بمباران می کرد، ضد هوایی هایی که شلیک می کرد و مسابقه رفتن به زیر زمین ها و به پناهگاه های خارج از شهر ... نمی دانم!!! و خیلی هاشان از مملکت فرار می کردند. اما ما آقا (امام خمینی «ره») را دوست داشتیم، چرا که حرف و کلام خدا را می زد و ما می رفتیم به دنیال بی غیرت هایی که شب و روز به دنیال بی غیرت کردن مردم ما بودند و این به یک روز و یک ماه نکشید بلکه ۸ سال به طول انجامید و ما جنگیدیم. آنها خیلی بودند، حدود ۳۰۰ الی ۴۰ کشور نامرد را بیرون کردیم و یک وجب خاک را هم به آنها ندادیم؛ ولی مردم چرا ما را فراموش کردند...



# سَرْخَمِ سَلَت

ناگفته‌هایی از  
حادثه تلخ  
سوء قصد  
به جان  
رهبر معظم  
انقلاب اسلامی

جمعی از اعضای تیم حفاظت و اعضا تیم پزشکی حضرت آیت راست می‌گه! مثل همیشه نبود، هفتۀ الله خامنه‌ای بعد از سال‌ها، در محضر رهبر انقلاب به بیان خاطرات و ناگفته‌هایی از حادثه تلخ ترور در ششم تیر ۱۳۶۰ پرداختند. در این مراسم که نزدیک به ۴ ساعت به طول انجامید، آقایان خسروی وفا، حاجی‌باشی، جباری، جوادیان، پناهی و حیاتی از محافظان قدیمی رهبر انقلاب، به همراه ۳ نفر از تیم پزشکی ایشان - دکتر میلانی، دکتر زرگر و دکتر منافی - به مرور خاطرات خود از ششم تیر ۱۳۶۰ پرداختند. آنچه می‌خوانید روایتی است کوتاه از این نشست.



دیدار بعد از ۲۵ سال

از راست آقایان دکتر باقی، دکتر میلانی، دکتر منافی، محمود خسروی وفا، دکتر زرگر، جوادیان، حسین جباری، مجتبی حیاتی، دکتر مرندی، رضا حاجی‌باشی، پناهی، حجت‌الاسلام مطلبی

یک درمانگاه گذشتیم که گفتم: «حسین! برگرد... درمانگاه...» پنج نفری وارد درمانگاه شدیم، همه هول برشان داشته بود، یک نفر غرق خارج کرده بودم، تا برگشتم سمت جایگاه دیدم - بغضش را فرو می خورد - آقا از سمت چپ به پهلو افتاده‌اند روی زمین! داد زدم: حسین! دکتری که آمد و نیض آقا را گرفت، بی‌معطایی گفت: دیگه کار از کار گذشته و رفت... پرستاری جلو آمد و گفت: «بیریش بیمارستان بهارلو؛ پل جوادیه!» به سرعت دویدیم سمت ماشین. پرستار هم همراه‌مان شد، با یک کپسول اکسیژن که توی طرفین تکان می‌دهد و حتی چشم هایش را هم از ما می‌رزد. «حیاتی» اما ماجرا را اینگونه ادامه می‌دهد: - «هر طور بود راه را باز کردیم و خودم برگشتم پشت تریبون، ضبط صوت مثل یک دفتر ۴۰ برگ از وسط باز شده بود. با مازیک قرمز هم روی جداره داخلی اش نوشته بودند: «اوین عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی!» بوده، همین دیروز که از توی ماشین اعلام می‌کنند به دکتر فیاض بخش، دکتر زرگر و ... بگویید از مجلس خودشان را برسانند، بیمارستان بهارلو. ماشین از در عقب بیمارستان وارد محوطه می‌شود. برانکارد می‌آورند. آقا را می‌رسانند پشت در اتاق عمل. دکتری که از اتاق عمل بیرون می‌آید؛ نیض را می‌گیرد و با اطمینان می‌گوید: «تمام کرده!» اما... اما دکتر فاضل که آن روز اتفاقی و برای مشاوره یکی از بیماران در بیمارستان بهارلو حضور داشته، خودش را به اتاق عمل می‌رساند و دستور آماده سازی اتاق عمل را می‌دهد.

ادامه می‌دهد: - مردم اول روی زمین دراز کشیدند و بعد هم به سمت در هجوم برند، من اسلحه‌ام را از ضامن خارج کرده بودم، تا برگشتم سمت جایگاه دیدم - بغضش را فرو می خورد - آقا از سمت چپ به پهلو افتاده‌اند روی زمین! داد زدم: حسین! مسجده؛ دیگه شک نکردم چرا این ضبط مثل بقیه توی حیاط نیست! - ولی نفر آخر، از خودشون بود! - آرها! آرها! چون دقیقاً ضبط رو گذاشت رو به آقا و سمت چپ؛ درست مقابل قلب ایشون! - من همین طوری رفتم به ضبط یه سری بزنم! کمی زیر و بمش را نگاه کردم و بعد ناخودآگاه جاشو عوض کردم، گذاشت سمت راست، کنار میکروفون، کمی با فاصله‌تر از آقا! - یک دفعه میکروفون شروع کرد به سوت کشیدن... - آقا برگشتن گفت: این صدا را درست کنید یا اصلاً خاموش کنید. - منبری‌ها این جور موقع کمی عقب و جلو می‌شن تا بلکه صدا درست بشه! - من روپروری آقا، کنار در شیستان وايساده بودم، آقا کمی به عقب و سمت چپ رفته که یک دفعه... - یه صدای عجیبی توی شیستان پیچید... - اول فکر کردم، تیر اندازی شده... - سریع اسلحه‌ام رو درآوردم... تا برگشتم دیدم... و اشک، چنان سر می‌خورد توی صورتش که هر چقدر هم لبش را بگرد؛ نمی‌تواند کنترلش کند... سرش را تکان می‌دهد و به «حاجی‌باشی» نگاه می‌کند، او هم سرش را انداخته پائین و با دست اشک‌هایش را می چیند. «پناهی» به دادش می‌رسد و «جوادیان» ادامه می‌دهد: از جلوی



# جهان‌پاز جمهور



**مقدمه:** هدف از آفرینش مجموعه بزرگ هستی، کمال و نزدیکی هر چه بیشتر انسان به منبع همه کمالات یعنی خداوند می‌باشد و نیل به این آرمان بزرگ نیازمند ابزار و وسایلی است که حکومت جهانی حضرت مهدی(ع) در پی فراهم آوردن اسباب تقرب به سوی خداوند متعال و برداشتن موانع از این مسیر است و با توجه به اینکه انسان موجودی است ترکیب یافته از جسم و جان، بنابراین رسیدن به کمال لازمه، همان عدالت است که ضامن سلامت رشد انسان در سیر مادی و معنوی است و اهداف حکومت حضرت مهدی(ع) نیز در دو محور رشد معنوی و اجرای عدالت و گسترش آن قابل طرح است.

امام حسین(ع) می‌فرمایند: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی کند تا مردی از فرزندان من قیام کند و زمین را از عدل و داد پر کند پس از آنکه از ستم آکنده شده باشد. این چنین از پیامبر اکرم(ص) شنیدم.(۱)

امام کاظم(ع) در تفسیر آیه شریفه: «أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (حدید ۱۷) فرموده‌اند: مقصود این نیست که زمین را از باران زنده می‌کند بلکه خداوند مردانی را بر می‌انگیزد که عدالت را زنده می‌کنند پس به سبب جان گرفتن عدل در جامعه، زمین زنده می‌شود.(۲)

اما با توجه به روایات فراوانی که درباره دوران حکومت حضرت مهدی(ع) موجود است، برنامه‌های حکومتی حضرت را در سه محور می‌توان خلاصه کرد:

۱. برنامه فرهنگی ۲. برنامه اقتصادی؛ ۳. برنامه‌های اجتماعی.

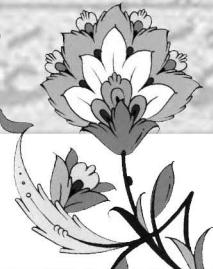
- شهید بهشتی به من خبر داد. تازه رسیده بودم منزل. پیکانم را سوار شدم و راه افتادم. به محض رسیدن، دکتر محبوبی گفت نگران نباش، خون را بند آوردم. و من آماده شدم برای جراحی.

دکتر زرگر ادامه می‌دهد: «رگ پیوندی می‌خواستیم، پای راست را شکافیم. رگ دست راست و شبکه عصبی اش کاملاً متلاشی شده بود. فقط توanstیم کمی جلوی خونریزی را بگیریم و کمی هم پانسمان کنیم. تصمیم بر این شد که آقا را ببریم بیمارستان قلب.»

دکتر میلانی هم که مثل دکتر زرگر تمام موهای سرش سفید شده، غرق روزهای تلخ دهه ۶۰ شده است، آرام و با تأمل تعریف می‌کند: - جراحت خیلی سنگین بود، سمت راست بدن پر از ترکش و قطعات ضبط صوت بود، حتی یکی از ترکش‌ها زیر گلوی آقا جا خوش کرده بود. قسمتی از سینه ایشان کاملاً سوخته بود! یکی دو تا از دندنه‌ها هم شکسته بود. دست راست هم کاملاً از کار افتاده بود و از شدت ضربه ورم کرده بود. استخوان های کتف و سینه کاملاً دیده می‌شد. ۳۷ واحد خونی و فراورده‌های خونی به آقا زده بودند که خود این تعداد، واکنش‌های انعقادی را مختل می‌کرد... دو سه بار نبض آقا افتاد و چند بار مجبور شدیم پانسمان را باز کنیم و دوباره رگ‌ها را مسدود کنیم...

بُكْسَتْ أَكْرَدْلْ مِنْ بَفْلَى حَمْسَتْ  
سَرْخَمْ مِنْ سَلَامَتْ، سَكَنْدَ أَكْرَسُونْ  
بخشی!





# جهان پر زار طهور

## بیان

امام رضا(ع) فرمودند: وقتی او قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن گردد و آن حضرت ترازوی عدالت را در میان خلق نهد. پس (چنان عدالت را جاری کند که) هیچ کس بر دیگری ظلم و ستم روا ندارد.(۱۳)

مناسب است در پایان به یکی از تحولات چشمگیر زمان حضرت مهدی(ع) که همانا بهداشت طبیعت و بهداشت روان است اشاره‌ای گذرا داشته باشیم. زیرا یکی از مشکلات جامعه بیش از ظهور امام زمان(ع) وضع تأسف بار بهداشت طبیعت و روان است که در نتیجه بیماری‌های واگیر و مشکلات روانی زیادی جامعه بشریت را فرا می‌گیرد. بیماری‌هایی مانند جذام، طاعون، وبا، فلنج، سکته، سرطان و صدها بیماری خطرناک دیگر. این اوضاع دلخراش و دردناک در اثر آلودگی محیط زیست و در نتیجه به کارگیری سلاح‌های شیمیایی. اتمی و میکروبی پدید می‌آید.

امام سجاد(ع) در این باره می‌فرمایند: هنگامی که قائم(ع) ما قیام کند خداوند عزوجل بلایا و آفات را از شیعیان ما دور می‌سازد...)(۱۴)

امام صادق(ع) می‌فرمایند: هنگامی که حضرت قائم(ع) قیام کند خداوند بیماری‌ها را از مؤمنان دور می‌سازد و تندرستی را به آنان باز می‌گرداند(۱۵).

### ۳. برنامه‌های اجتماعی:

در حکومت عدالت گستر حضرت مهدی(ع) برنامه‌هایی بر اساس تعالیم قرآن و عترت(ع) اجرا می‌شود که به سبب اجرای آنها محیط زندگی زمینه‌ای برای رشد و تعالی افراد خواهد بود. در این زمینه روایات فراوانی رسیده است. که به پارهای از آنها اشاره می‌کنیم.

الف. احیاء و گسترش امر به معروف و نهی از منکر: در حکومت جهانی حضرت مهدی(ع) فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر به صورت گسترده به اجرا گذاشته خواهد شد.

امام باقر(ع) می‌فرمایند: مهدی(ع) و یاران او، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.(۱۶)

ب. مبارزه با فساد و رذائل اخلاقی: حضرت مهدی(ع) در عمل به مبارزه با فساد و تباہی و زشتی می‌بردازد، چنانچه در دعای شریف ندبی می‌خوانیم: «این قاطع بحائل الذب و الافتراء این طامس آثار الزبغ و الاهواء...؛ کجاست آن که ریسمان‌های دروغ و افتراء را ریشه کن خواهد کرد. کجاست آن که آثار گمراهی و هوای و هوس را نابود خواهد ساخت.»

ج. عدالت قضایی: اوست که قسط و عدل را در سطح جامعه حاکم می‌کند و همه عالم را پر از عدالت و دادگری می‌کند.

**۲. برنامه‌های اقتصادی:**  
برنامه‌های اقتصادی در حکومت حضرت مهدی(ع) به صورت مطلوبی تدوین شده تا اولاً امر تولید سامان یابد و از منابع طبیعی بهره برداری شود و ثانیاً ثروت بدست آمده به شکل عادلانه بین همه طبقات توزیع گردد.

موارد اقتصادی دوران حاکمیت حضرت الف. بهره‌وری از منابع طبیعی: در زمان حضرت مهدی(ع) و به برکت حکومت ایشان آسمان سخاوتمندانه می‌بارد و زمین بی دریغ ثمر می‌دهد.

امام علی(ع) فرمودند: و چون قائم ما قیام کند آسمان باران می‌ریزد و زمین گیاه بیرون می‌آورد.(۷)  
امام باقر(ع) فرمودند: تمام گنج‌های زمین برای او آشکار می‌گردد.(۸)

ب. توزیع عادلانه ثروت: از عوامل اقتصاد بیمار، انباسته شدن ثروت در نزد گروه خاصی است. در دوران حکومت عدل مهدوی اموال و ثروت بیت المال به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌شود. امام باقر(ع) می‌فرمایند: وقتی قائم خاندان پیامبر قیام کند، (اموال را) به طور مساوی تقسیم می‌کند و در میان خلق به عدالت رفتار می‌کند.(۹)

و همچنین فرمودند: امام مهدی(ع) میان مردم به مساوات رفتار می‌کند به گونه‌ای که کسی پیدا نشود که نیازمند زکات باشد.(۱۰)

ج. عمران و آبادی: در حکومت حضرت مهدی(ع) تولید و توزیع به گونه‌ای ساماندهی می‌شود که همه جا به نعمت و آبادانی می‌رسد.

امام باقر(ع) می‌فرمایند: در تمام زمین هیچ ویرانه‌ای نمی‌ماند جز اینکه آباد می‌گردد.(۱۱)

### ۱. برنامه فرهنگی:

در انجام برنامه فرهنگی، مهمترین محوری این برنامه عبارتند از:

الف. احیای کتاب و سنت: امام علی(ع) می‌فرمایند: در روزگاری که هوای نفس حکومت می‌کند(امام مهدی(ع)) ظهر می‌کند) و هدایت و رستگاری را جایگزین هوای نفس می‌سازد و در عصری که نظر اشخاص بر قرآن مقدم شده، افکار را متوجه قرآن می‌گرداند و آن را حاکم بر جامعه می‌سازد.(۱۲)

ب. گسترش معرفت و اخلاق: امام باقر(ع) می‌فرماید: زمانی که قائم ما قیام می‌کند دست خود را بر سر بندگان خواهد نهاد و عقل‌های ایشان را جمع کرده و اخلاق آنها را به کمال خواهد رساند.(۱۳)

ج. رشد دانش بشر به طور چشمگیر و بی سابقه: امام باقر(ع) فرموده‌اند: در زمان امام مهدی(ع) به شما حکمت و دانش داده می‌شود تا آن جا که زن در درون خانه اش مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر قضاوت(رفتار) می‌کند.(۱۴)  
می‌دانیم که رفتار صحیح ریشه در علم و دانش گسترده دارد که این روایت شریف حکایت از آگاهی و شناخت عمیق از آیات قرآن و روایات اهلیت(ع) دارد.

د. مبارزه با بدعت‌ها: بدعت به معنای داخل کردن اندیشه و آرای شخصی در دین و دینداری است. آنچه از تمایلات شخصی و هوایی نفسانی وارد دین شده، حضرت مهدی(ع) با آن مبارزه می‌کند.

امام باقر(ع) می‌فرمایند: هیچ بدعتی را و انگذار مگر اینکه آن را از ریشه برکنده و از هیچ سنتی (پیامبر) نمی‌گزند مگر اینکه آن را بريا خواهد داشت.(۱۵)

۱ - کمال الدین ج ۱/ص ۳۱۸

۲ - مکیال المکارم ج ۱/ص ۸۱

۳ - نهج البلاغه خطبه ۱۳۸

۴ - منتخب الاثر ص ۴۸۳

۵ - غیبت نعمانی ص ۲۳۸

۶ - بحار الانوار ج ۵۸/ص ۱۱

۷ - منتخب الاثر ص ۴۸۲

۸ - کمال الدین ج ۱/ص ۳۳۰

۹ - بحار الانوار ج ۵۱/ص ۲۹

۱۰ - بحار الانوار ج ۵۲/ص ۳۹۰

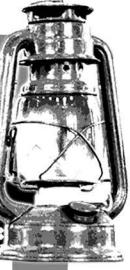
۱۱ - منهاج البراءه ج ۸/ص ۳۵۳

۱۲ - بحار الانوار ج ۲۴/ص ۱۶۵

۱۳ - بحار الانوار ج ۵۲/ص ۳۲۱

۱۴ - بحار الانوار ج ۵۲/ص ۳۱۶

۱۵ - الغیبه ص ۳۱۷



# در آذوه شهادت



برادران! با اطلاعات رسیده، نیروهای زرهی دشمن متداور امشب آماده شده اند و قصد دارند صبح زود حمله سنگینی را علیه نیروهای ما آغاز کنند. احتمال شکسته شدن خط و سقوط شهر مهران و به محاصره افادن تعداد زیادی از نیروهای رزمnde وجود دارد. لحظه لحظه به خطر نزدیک تر می شویم. از طرف برادران زین الدین فرمانده لشکر مأموریتی مهم و بسیار حساس به ما واگذار شده، باید تا چند دقیقه دیگر آماده حرکت به سمت خط مقدم باشیم. کامیون هایی آمده اند تا شما را به خط مقدم انتقال دهند. شاید ۲۰ دقیقه در راه باشیم. نکته مهمی را که باید به شما عرض کنم اینکه ما امشب مأموریت داریم فقط تعداد صد نفر از شما برادران را به خط مقدم ببریم، او لویت با نیروهای آربی حی زن و تیربارچی های گردان است. هر کدام با یک نفر کمکی می توانند بیایند. البته هر که داوطلب و صد در صد آماده شهادت هست. امشب راه برگشتی نیست؛ چون دشمن بسیار مجهز و آماده است، تانک ها و نفربرها همه صفت کشیده اند و هر لحظه آماده حمله هستند. باید پیش دستی کنیم و به دل دشمن برویم و صفوی آنها را در هم بشکنیم و سازمان نیروهای دشمن را به هم بزنیم تا مجدد به جبهه برسند؛ ولی تا مطلع شدن جبهه نیاز فوری به نیرو دارد، سریع به سبیج مراجعه کردن تا جبهه اعلام سراسری در شهرها نیز منده را به جبهه فرا خوانند، خیلی از رزمدگان بسیجی تازه از اعلام مسخری از زندگان باشند. هر کس داوطلب است باید صد در صد از جان قدرت آنها تضعیف شود و نتوانند صبح به خط مهران حمله کنند. هر چند داوطلب است پاک فرست پاک سازی میدان مین دشمن نیست (مقر انرژی اتمی بعد از سه راه دارخوین آبادان) اعزام و در گردانی به نام سید الشهداء از لشکر علی بن ابیطالب عليه السلام سریع سازماندهی و آماده عملیات شدند. با عجله همه کارهای مقدماتی و تجهیز و تدارکات و صدور کارت و پلاک انجام و رزمدگان به منطقه عملیاتی والفجرسه منتقل شدند و در نزدیکی شهر مهران کنار رودخانه چنگوله خیمه زدند. در آن هوای گرم زدن، آب روان رودخانه چنگوله به یاری رزمدگان آمده بود و بچه ها با شنا و شستشوی خود در آب رودخانه شادی و نشاط خاصی پیدا کرده بودند. با شرکت در کلاس های شوق فرستی بودند، آربی تقویتی تمام خودسازی روحی و جسمی می پرداختند و خود را برای شرکت در عملیات آماده تر می کردند.

چند روزی بود که یگان ها و گردان های دیگر عملیات را آغاز کردند و از شدت عملیات و فشار نیروهای دشمن کاسته شده بود و به همین علت گردان سید الشهداء عليه السلام را برای مأموریت اضطراری و مهم چند روزی با حالت آماده باش در منطقه نگه داشته بودند. بعد از فعالیت روزانه و گرمای طاقت فرسای روز، خواب شب برای جوانان رزمدگان خوبی دل چسب و گوارا بود؛ اما گاهی شب ها هم برنامه های رزمی و پیاده روی برقرار بود. هر شب یکی دو ساعت هم نوبت نگهبانی داشتند؛ چون احتمال نفوذ افراد دشمن و منافق در منطقه وجود داشت. با این حال خیلی از بچه ها در دل شب به بیرون از چادرها و در خلوت بیابان یا بین درختان می رفتند و به مناجات و راز و نیاز با خدا می پرداختند. یکی از شب ها که همراه دوست رزمدگانه ای مشغول نگهبانی در اطراف چادرهای گردان بودیم کمی دورتر پشت بوته ای در زیر نور ماه حرکت مشکوکی نظر ما را جلب کرد. چند کدم شاید خیلی از نوجوان های هم سن و سال او این جرات را حتی پیدا نکنند که نیمه شب تا حیاط یا زیرزمین منزل خودشان هم بروند؛ اما این نوجوان که تازه به سن تکلیف رسیده، چگونه در این خلوت تهایی بدون ترس و واهمه، عاشقانه با معبودش راز و نیاز می کند.

در یکی از شب ها در ساعتی که فقط نگهبان های بیار بودند و آنهایی هم که اهل عبادت و شب زنده داری بودند شاید هنوز از خواب برخواسته بودند، ناگهان با داد و فریاد و سر و صدای فرماندهان همه از خواب پریدند. معاون گردان شهید مصطفی کله‌ری و بعضی فرماندهان گروهان ها و دسته ها در اطراف چادرها می دویدند و با صدای بلند فرمان بربا و آماده باش می دادند تا همه سریع با همه تجهیزات و صدرصد آماده جنگ به خط مقدم اعزام شوند. بچه ها که خواب راحت شان آشفته شده بود نه تنها از این اتفاق ناراحت نبودند، بلکه مدت ها لحظه شماری می کردند تا به خط مقدم اعزام شوند. هنوز کسی از چگونگی وضعیت و مأموریت احتمالی خبر نداشت. تحرک و سروصدای نیروها و دویدن روی سنگ های کنار بستر رودخانه سور و هیجانی بوجود آورده بود. پس از چند دقیقه گردان به صورت منظم با سلاح و تجهیزات کامل در صفویه به هم فشرده در دل تاریکی و در محوطه ای کنار بستر رودخانه گرد آمدند و با حالت خبردار ایستادند. تعدادی از فرماندهان در مقابل نیروهای گردان قرار گرفتند، با فرمان «از جلو نظام» فریاد «الله» و با دستور خبردار فریاد «یا حسین کربلا» فضا را پر کرد. سپس سکوت همه جا را گرفت. صدای آب روان رودخانه که روی سنگ ها می غلتبد به گوش می رسید. با دستور فرمانده همه روی شن ها به حالت نظامی نشستند. فرمانده گردان بلندگوی دستی را به دست گرفت و شروع به صحبت کرد: «با نام و یاد خدا و برای خدا». سلام بر سالار شهیدان حضرت ابا عبد الله علیه السلام و شهیدای دشت کربلا و شهیدان کربلا ایران، السلام علیک یا مولانا یا صاحب الزمان و سلام بر رهبر عزیزتر از جانمان حضرت روح الله. سپس فرمانده خطاب به بزرگ فرمانده سپاه اسلام حضرت مهدی (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) ادامه داد:

آقا جان! مهدی فاطمه! بیا و بین چگونه سربازان و فداییان تو و عاشقان تو شهادت کرد: «با نام و یاد خدا و برای خدا». سلام بر سالار شهیدان حضرت ابا عبد الله علیه السلام و شهیدای دشت کربلا و شهیدان کربلا ایران، السلام علیک یا مولانا یا ایم تا هر مأموریتی که به ما دادن انشاء... با همین آمادگی و روحیه بالا به نحو احسن انجام دهیم. والسلام علیکم و رحمت الله

و همه در حسرت شهادت ماندند... البته چند روز بعد پاتک مجدد دشمن شروع شد و همین گردان هنگام نماز ظهر با سرعت فراخوانده شدند و به طرف خط مقدم مهران حرکت کردند. بچه ها در جبهه مهران با مقاومت دلیرانه، صدامیان را از آدامه حمله به شهر مهران مأیوس کردند. با ایستادگی نیروهای رزمde و شهادت تعدادی، عراقی ها مجبور شدند تا چند کیلومتر از خط قبلی خود عقب تر بروند و در ارتقاءات مرزی مستقر شوند.



### شهید حاج محمود احمدی تبار

- ایشان از دو هزار و ۸۸۸ شبانه روز جنگی که با عراق داشتیم، حدود دو هزار و ۵۰۰ روزش را در جبهه بوده و جزء اولین متأهل های جوان و کم سن و سال بچه های اطلاعات بود.
- دوستی حاج عباس عاصمی با حاج محمود رفاقتی ناگستنی بود و در رفتارها خیلی به هم نزدیک شده بودند. اینها را باید دو قلوهای بچه های اطلاعات نامید.
- هنوز ۵۰ سالش نشده بود که ۲۳ سفر حج عمره و ۵ سفر حج تمتع و ۳۲ سفر کربلا رفته بود. با تمام وجود به زائران خدمت می کرد. مگر می شود ۳۲ بار سفر کربلا رفت و آرزوی شهادت بکنی و قبول نشود!
- حاج محمود دنبال قیل و قال نبود. دنبال حال بود. با اینکه جانباز بود؛ ولی دنبال این چیزها نرفت. قبل از رفتنش همه حساب و کتاب هایش را کرده بود و ۷۰۰ هزار تومان خمسش را نیز کنار گذاشته بود و به خانواده سپرده بود.
- دو دخترش را در مدرسه ایثارگران ثبت نام کرده بود. از ایشان پول خواسته بودند. این مدرسه برای فرزندان شهداء رایگان است. حاج محمود پول را پرداخت کرد و گفت: «شما این پول را زمانی پس می دهید!» آن روز کسی متوجه منظور ایشان نشده بود.
- حاج محمود ۲۷ سال قبل در آن منطقه به عمق دشمن نفوذ کرده بود و شناسایی را انجام داده بود. حال بعد از ۲۷ سال دوباره این اتفاق برایش می افتند؛ اما این بار جور دیگر!
- شب کربلای ۴ کنار هم بودیم. اخوه ایشان شهید شد؛ اما شرایط به گونه ای بود که به خاطر حفظ روحیه بچه ها برای تشییع به عقب برنگشت.
- علاقه عجیبی به شهید زین الدین داشت و در همان موقعیتی که شهید زین الدین به شهادت رسید، شهید شد.

### شهید عباس عاصمی

- دهه اول فعالیت خود را در دفاع مقدس، دهه دوم را در تفحص شهدا و دهه سوم را در مدیریت اطلاعات گذراند.
- شهید عاصمی مدتی به عنوان مسئول تفحص شهدا لشکر علی بن ابیطالب علیه السلام بود؛ اما هیچ کجا شنیده نشد که خودش را معرفی کند. اهل عمل بود. رد پای او را می توان در عملیات های برون مرزی که در عراق انجام می شد، دید. با تلاش وافری که داشت اجساد شهدای قم در این مناطق را به صفر رساند.
- مأموریت طلائیه مأموریت سختی بود. یک ماه در آنجا ماندند. با قایق برایشان آذوقه می بردن. اما شهیدی پیدا نکردند. آنها کار را رها نکردند و همچنان در عمل مصمم بودند. بالاخره در عمق عمرتی اجساد شهدا را پیدا کردند.
- ایام محروم همه دنبال مجلس عزا بودند؛ اما عباس خودش روی بیل مکانیکی می نشست و کار می کرد. وقتی به عمق ۶ متری می رسید بوی تعفن لجن فضا را پر می کرد؛ ولی یک بار که به عمق ۶ متری رسیده بود، یک دفعه بوی معطری به مشامش می رسد. پیکر معطر شهید سید محمد سعیدی نمایان شد که بوی بدنش فضا را عطرآگین کرده بود.
- همیشه روغنی و گازوئیلی و خاکی روی بیل مکانیکی می نشست و کار می کرد. گاهی هم پشت اتوبوس می نشست و نیروها را جابجا می کرد. به تمام معنا خادم بود.
- در پاسگاه زید در مسیری که می رفتیم، عشاير را که می دید به آنها محبت می کرد. می گفت این ها به درد ما می خورند. این ها بچه شیعه هستند. ما دنبال جایی می گشیم که می گفتد عراقی ها شهدای عملیات رمضان را یک جا در آنجا دفن کرده اند. این عشاير ما را راهنمایی کردند و آن محل را به ما نشان دادند. نزدیک ۱۰۰ لباس غواصی استخوان پیدا کردیم. وقتی لباس ها را تکان می دادیم، استخوان ها می ریخت روی زمین. آن روز نزدیک ۵ هزار پاره استخوان پیدا کردیم.

راوی: حاج حسین کاجی

شهدا از بچه های فعال و مخلص اطلاعات لشکر علی بن ابیطالب علیه السلام بودند. حاج محمود احمدی تبار بعد از بازنیستگی اش دفتر حج و زیارت زده بود. حاج محمود و حاج عباس عاصمی دو دوستی بودند که همواره با هم بودند. ۱۳ رجب امسال حاج محمود مدیر کاروان حج عمره بود و حاج عباس معاونش. هر دو هم در لشکر امیرالمؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسیدند.

خطراتی از شهدا سرداشت

# قلوچا!





وقتی مردادماه می رسد بی اختیار شمعی در بین برو بچه های نشریه روشن می شود. به یاد روزهای سخت گذشته می افتیم که بدون بودجه و امکانات مادی چگونه شهدا با عنایت شان نشریه را یک سال دیگر سر و پا نگه داشتند. بعد از ده سال برای اولین بار به خاطر مشکلاتی که در چاپخانه رخ داد مجبور شدیم دو شماره تیر و مرداد را در یک نشریه بیاوریم. شاید این اتفاق هم حکمتی داشته که ما از آن بی خبریم! با این دو شماره قافله نور ده ساله شد. تقارن این سالروز با ماه رحمت و مغفرت را به فال نیک می گیریم و از خداوند متعال می خواهیم که خودش توفیق اخلاص و خدمت روز افزوون به شهدا را نصیب ما بگرداند.

امسال قافله نور با عنایت شهدا جزو پنج نشریه برتر ششمین جشنواره سراسری نشریات تجربی «محراب قلم» در خرم آباد شد. همچنین نشریه در بخش عکس مقام دوم و در بخش طراحی و گرافیک مقام سوم را کسب نمود. این موفقیت‌ها را به همه شهدا و دوستداران شهدا تبریک می‌گوییم. انشاء الله مسئولان فرهنگی کشورمان هم عنایت ویژه ای به این قبیل نشریات داشته باشند و حمایت وافی و کافی را از ایشان در راستای مبارزه با جنگ نرم به الهی شهید شید! عمل آورند.



عزیزان گرامی از تماس های گرم و نامه های پرمه ر و پیامک های زیباییتان سپاسگزاریم:  
مهدی تیموری از بروجرد / مصطفی حمیدی از میمند فارس / مصطفی عربی، هادی رسانه، علی عطاریان، سید محمد  
موسوی جلارسی از لنگرود / محمدرضا زنجانی از قم / بهروز همرنگ از اردبیل / حمید محمودزاده از بزد / سجاد کمالی  
از شهربابک / نیک وزر از کرمان / لطفعلی کیانی، حسن صادقی، اسفندیار یاریگی حسن، وحید عباسی و جهانگیر  
مستمند از اصفهان / خانم صادقی از کانون فرهنگی هنری الساقون اصفهان / ابوذر طالش مصطفی از رامسر /  
گروه فرهنگی سفیر / کمیته احیاء فرهنگ شهادت پاچکاه بسیج حمزه سیدالشدها قرچک



### نام و نام خانوادگی :

تحصيلات:

## نشانی / استان :

## خیابان:

پلک:

کد پستی:

qafelenoor@gmail.com &

[www.qafelenoor.com](http://www.qafelenoor.com)

بهاء شش ماه اشتراک: ۲۵۰۰ تومان و بهاء یک سال اشتراک: ۸۰۰۰ تومان